

«در تجربه من، این سازمان (CIA) کاملاً با تصویری که از آن وجود داشت متفاوت بود؛ لیبرال، صلح‌طلب و شریف بود.»

-گلوریا استاینم

«گلوریا استاینم هر از گاهی جمله‌های کوتاه و اثرگذاری با مضمون فمینیستی گفته است، اما هیچ‌گاه در جنبش زنان راه تازه‌ای باز نکرده، در برابر هیچ گروهی از جنبش آزادی زنان پاسخگو نبوده و بیش از هر چیز محصول و پدیده‌ای رسانه‌ای بوده است. علاوه بر این، هر وقت رهبران واقعی جنبش، مثل بتی فریدان از بنیان‌گذاران سازمان ملی زنان، یا گروه رداستاکینگز به این موضوع اشاره کرده‌اند، حتی بعضی فمینیست‌ها آنها را متهم کرده‌اند که فقط به زیبایی یا شهرت استاینم حسادت می‌کنند. این عادت که انتقاد سیاسی از یک رهبر، یا کسی که رهبر تلقی می‌شود، به انگیزه‌های شخصی و روانی نسبت داده شود، خود یکی از عواملی بوده که باعث شده سخنگویان مشهور و رسانه‌ای به رهبران واقعی جنبش ترجیح داده شوند.»

-کارول هانیش<sup>1</sup>

«بسیاری از زنانی که خود در رسانه‌ها کار می‌کردند، کم‌کم به نمایندگان جنبش در برابر رسانه‌ها تبدیل شدند؛ چه با ابتکار خودشان و چه با انتخاب مردانی که کنترل امور را در دست داشتند. برجسته‌ترین و قدرتمندترین این افراد گلوریا استاینم بود؛ کسی که کارش را به‌عنوان خبرنگار مجله «نیویورک» آغاز کرد، همان مجله‌ای که بعدتر از نخستین شماره آزمایشی مجله «خانم» حمایت کرد. اما استاینم تنها نبود. زنان دیگری هم بودند که ابتدا درباره جنبش گزارش می‌دادند، سپس به آن پیوستند و بعد به‌جای بنیان‌گذارانی که پیش‌تر از آنها نقل‌قول می‌کردند، خودشان به منبع اصلی اظهار نظر فمینیستی تبدیل شدند. آنها ناگهان شعار ضدرهبری را به نفع خود یافتند، در حالی که پیش از آن در جست‌جوی رهبرانی بودند که درباره‌شان بنویسند و زنانی را که در برابر در معرض دید قرار گرفتن کنترل‌نشده مقاومت می‌کردند، به‌عنوان نمونه‌هایی از انفعال ادعایی زنان مورد حمله قرار می‌دادند. اما ناگهان ایجاد سازوکاری برای شکل‌گیری رهبری واقعی – یعنی رهبران انتخاب‌شده و گروه‌هایی که واقعاً نماینده خودشان باشند – موقعیت تازه و منحصر به فرد این زنان رسانه‌ای را در دسترسی مستقیم به مجاری رسانه‌ای تهدید می‌کرد. گلوریا استاینم، که آشکارا

---

<sup>1</sup> کارول هانیش، فمینیست رادیکال آمریکایی، از اعضای رداستاکینگز بود. او نویسنده مقاله مشهور «[امر شخصی، سیاسی است](#)» است؛ مقاله‌ای که این عبارت را به یکی از شناخته‌شده‌ترین شعارهای فمینیسم موج دوم تبدیل کرد.

مهم‌ترین رهبر سیاسی فمینیستی بود که از سوی رسانه‌ها و برای رسانه‌ها برگزیده شده بود، شروع به دفاع از «بی‌رهبری» کرد و از همان جایگاه رهبری خود برای تحمیل این گرایش به دیگران استفاده کرد.»

[-سارا چایلد، ۱۹۷۸<sup>۲</sup>](#)

---

<sup>۲</sup> [سارا چایلد](#) (کتی)، از چهره‌های برجسته فمینیسم رادیکال و رداستاکینگز، از نظریه‌پردازان روش آگاهی‌افزایی بود و عبارت مشهور «خواهری قدرتمند است» نیز به او نسبت داده می‌شود.

## اختلاف میان فمینیست‌ها: شکاف عمیق‌تر می‌شود

نیویورک تایمز، نوشته لوسیندا فرانک، بیست و نهم اوت ۱۹۷۵

در چند ماه گذشته، بخش بزرگی از جنبش فمینیستی بر اثر اختلافات داخلی دستخوش آشفتگی شده است. بحث‌هایی بر سر مسائل ایدئولوژیک درگرفته و برخی زنان اعلام کرده‌اند که جنبش بیش از حد به سوی مواضع لیبرال و اصلاح‌طلبانه رفته و خاستگاه‌های رادیکال خود را از نظر دور داشته است. درگیری‌های شخصیتی نیز وجود داشته است؛ به‌طوری‌که در برخی محافل گفته می‌شود «چهره‌های رسانه‌ای» جنبش را از کسانی ربوده‌اند که پیشگام فمینیسم بوده‌اند. همچنین اتهام‌ها و ضداتهام‌هایی مطرح شده مبنی بر اینکه مأموران دولت یا تحریک‌کنندگانی از گروه‌های رقیب، برای ایجاد اختلال و نابودی جنبش در آن نفوذ کرده‌اند. در یکی از نمودهای این شکاف‌ها، گلوریا استاینم - که از سوی گروهی از فمینیست‌های رادیکال مورد حمله قرار گرفته و متهم شده است که بخشی از راهبرد سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) برای تضعیف جنبش زنان است - بیانیه‌ای مفصل منتشر کرده و این اتهام‌ها را «خیال‌پردازانه» و تلاشی «مکارتیستی» برای نابود کردن پیشرفت‌های فمینیسم خوانده است. فمینیست‌هایی که از خانم استاینم حمایت کرده‌اند، از پاسخ او پشتیبانی کرده و ابراز امیدواری کرده‌اند که این پاسخ به جنجال پایان دهد. در مقابل، منتقدانش آن را ناکافی دانسته و استاینم را متهم کرده‌اند که با بی‌معنا و مضحک جلوه دادن این اتهام‌ها، به جنبش توهین کرده است.

اختلافی دیرینه میان خانم استاینم و بتی فریدان - که از چهره‌های مؤثر در شکل‌گیری جنبش زنان بود - اخیراً بار دیگر شعله‌ور شده است. همچنین بحث بر سر جین آلپرت، که به اتهام توطئه برای بمب‌گذاری محکوم شده بود و زمستان گذشته پس از نزدیک به پنج سال زندگی مخفیانه خود را تسلیم کرد، فمینیست‌ها را به دو اردوگاه تقسیم کرده است. از سوی دیگر، بر سر این موضوع نیز بحث‌های فراوانی درگرفته است که آیا زنان باید به‌جای همکاری با مقامات مجری قانون یا هیئت‌های منصفه عالی که درباره پناهدادن به فراریان رادیکال تحقیق می‌کنند، زندان رفتن را انتخاب کنند یا نه.

از انشعاب در «سازمان ملی زنان» جلوگیری شد

شکاف در «سازمان ملی زنان» بر سر این مسئله که آیا سیاست‌های این سازمان به اندازه کافی رادیکال است یا نه، به‌سختی و در آخرین لحظه مهار شد. در عین حال، در میان کارکنان مجله «خانم» نیز بر سر این موضوع اختلافی شکل گرفت که آیا دوشیزه استاینم، یکی از بنیان‌گذاران مجله، باید به اتهام‌های مربوط به ارتباط با سازمان سیا پاسخ دهد یا آنها را نادیده بگیرد. از قضا، درست در بحبوحه جنجال مربوط به سیا، اداره تحقیقات فدرال آمریکا افبی‌ای خانم استاینم را یک «خطر امنیتی» تشخیص داد. بخش حقوق مدنی وزارت دادگستری، که در نظر داشت استاینم را برای یک سمت مشورتی در برنامه مربوط به قوانین منع تبعیض جنسیتی به کار گیرد، از افبی‌ای خواست درباره صلاحیت امنیتی او تحقیق کند. افبی‌ای در نهایت به این نتیجه رسید که استخدام او صلاح نیست، زیرا به گفته این نهاد، استاینم با محافل و گروه‌های چپ‌گرا ارتباط داشته است. با وجود همه این مسائل، بلانش بوید، از بنیان‌گذاران مؤسسه تازمت‌اسپیس فمینیستی «ساگاریس»، گفت مشکلات جنبش چیز تازه‌ای نیست: «مثل هر جنبش چپ دیگری، همیشه اختلاف‌هایی وجود داشته است؛ فقط این بار این اختلاف‌ها آشکارتر و مخرب‌تر شده‌اند.»

### ترک اعتراضی

برخی از این اختلاف‌های دیرپا و حل‌نشده هفته گذشته در ساگاریس به نقطه اوج رسید. این مؤسسه در روستای کوچک لیندونویل، در شمال ایالت ویرمانت، قرار دارد. این مدرسه که برای دوره تابستانی استادان و دانشجویانی را از سراسر کشور گرد هم آورده بود، هنگامی که نخستین دوره خود را در ماه ژوئیه آغاز کرد و مدتی از آن گذشت، به یکی از مهم‌ترین رویدادهای فمینیستی سال تبدیل شده بود. اما تا زمانی که هفته گذشته با دشواری به کار خود پایان داد، به نوعی «سایکودراما» یا نمایش روانی در اماتیک از کشمکش‌های درونی جنبش تبدیل شده بود. یک‌سوم دانشجویان و اعضای هیئت علمی، به رهبری نویسنده فمینیست تی-گریس اتکینسون، در اعتراض، مقر مؤسسه را که بر فراز کوه قرار داشت ترک کردند. اعتراض آنان متوجه تأمین مالی دوره ماه اوت مؤسسه بود؛ بودجه‌ای که از «بنیاد مجله خانم» تأمین شده بود. کسانی که از مؤسسه خارج شدند، کنفرانسی جایگزین در پایین دره تشکیل دادند. بسیاری از حامیان ساگاریس معتقد بودند که هرچند در میان اعضای گروه درباره پذیرش پول «بنیاد خانم»، پیش از آنکه خانم استاینم به اتهام‌های مربوط به سیا پاسخ دهد، اختلاف‌نظر وجود داشت، این اختلاف‌ها از سوی دو یا سه زن که به نظر می‌رسید مانند «عوامل تحریک‌کننده» یا «نفوذی» رفتار می‌کنند، مورد سوءاستفاده قرار گرفته و تشدید شده است. یکی از فمینیست‌ها خاطر نشان کرد که گزارش راکفلر درباره فعالیت‌های داخلی سازمان سیا، «جنبش آزادی زنان» را در زمره اهداف مورد توجه پروژه «عملیات آشوب» این سازمان ذکر کرده بود.

زنانی که به آنها سوءظن وجود داشت، سرانجام مورد رویارویی قرار گرفتند و متهم شدند که رفتاری مخرب دارند، اطلاعات نادرست پخش می‌کنند، دیگران را تحت‌تأثیر و کنترل خود قرار می‌دهند و بی‌سروصدا میان دو طرف رفت‌وآمد می‌کنند. آنان انکار کردند که مأمور باشند؛ چه مأمور دولت و چه وابسته به هر نهاد دیگری. باربارا سیمن، نویسنده‌ای در زمینه مسائل سلامت زنان که به‌دلیل شدت گرفتن خصومت‌ها ساگاریس را زودتر ترک کرده بود، گفت: «نگرانم که عناصری خارج از کنترل ما در حال فعالیت باشند و می‌ترسم بیانیه گلوریا، با اینکه به بسیاری از پرسش‌ها پاسخ داده، به همه این ماجرا پایان ندهد. جنبش دارد از درون آسیب می‌بیند و هیچ‌کس نمی‌تواند کار مؤثری پیش ببرد. برای من روشن است که مأمورانی در کارند که می‌خواهند ما را از هم بپاشند.» خانم استاینم در این مدرسه حضور نداشت و بیانیه‌اش در روزهای پایانی ساگاریس منتشر شد؛ زمانی که برای ترمیم شکاف‌های به‌وجودآمده در آنجا دیگر دیر شده بود، اما هنوز به‌موقع بود تا در دیگر بخش‌های جامعه فمینیستی با نگرانی خوانده شود؛ جایی که اتهام‌های مطرح‌شده علیه او ماه‌ها بود موضوع بحث‌های داغ و پرشوری قرار داشت.

در سال ۱۹۶۷، خانم استاینم فاش کرد که برای بنیادی مورد حمایت سازمان سیا به نام «سرویس پژوهش بین‌المللی» کار کرده است؛ بنیادی که در سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۲ دانشجویان را به جشنواره‌های بین‌المللی جوانان، که با حمایت کشورهای کمونیستی برگزار می‌شد، اعزام می‌کرد. او در آن زمان گفت که در کار خود ایرادی نمی‌بیند، زیرا سازمان سیا در تصمیم‌گیری‌های سیاستی دخالتی نداشته و این تجربه نشان می‌دهد که در دولت نیز نیروهای لیبرال وجود دارند. با این حال، در ماه مه گذشته، چند زن که می‌گفتند عضو «رداستاکینگز» هستند – یکی از نخستین سازمان‌های رادیکال زنان که در اواخر دهه ۱۹۶۰ تشکیل شد و بعدها از هم پاشید – بیانیه‌ای ۱۶ صفحه‌ای به سبک روزنامه‌های عامه‌پسند منتشر کردند که عنوان «بیانیه مطبوعاتی» داشت و هدفش ارائه شواهدی بود که ادعا می‌شد نشان می‌دهد خانم استاینم در توطئه‌ای از سوی سیا برای تضعیف جناح رادیکال جنبش از طریق سیاست‌های اصلاح‌طلبانه مجله «خانم» دست داشته است. از «رداستاکینگز» بازتشکیل‌شده، که خواهان یک تهاجم رادیکال تازه برای بازگرداندن جنبش به بنیان‌گذاران مبارز و رادیکالش است، تنها چهار عضو شناسایی شده‌اند و معلوم نیست چه میزان هوادار و پشتیبان دارند. خانم استاینم در آغاز کوشید اتهام‌های رداستاکینگز را نادیده بگیرد و در محافل خصوصی آنها را آن‌قدر خیال‌پردازانه می‌دانست که ارزش پاسخ‌گویی نداشته باشند؛ اما به‌تدریج فشار برای پاسخ‌دادن او افزایش یافت.

**به اشتباه خود اذعان می‌کند**

خانم استاینم در پاسخ شش صفحه‌ای خود، برای نخستین بار می‌پذیرد که ارتباطش با «سرویس پژوهش بین‌المللی» «یک اشتباه بود... اما آن زمان متوجه این موضوع نبودم.»

با این حال، او اتهام را متوجه خود رداستاکینگز می‌کند و تلویحاً انگیزه و منشأ این گروه را مشکوک می‌خواند؛ چرا که از میان چهار عضو آن، تنها یک نفر از بنیان‌گذاران اصلی رداستاکینگز بوده است. او همچنین به این اتهام پاسخ می‌دهد که ارتباط خود با سیا را پنهان کرده و درباره آن اطلاعات نادرست داده است. رداستاکینگز نسخه‌های عکاسی‌شده‌ای از صفحاتی از چاپ ۱۹۶۸-۱۹۶۹ کتاب «چه کسی کیست در آمریکا» ارائه کرده بود که در آنها نام خانم استاینم، در زمانی که وارد جنبش زنان شده بود، به عنوان عضو هیئت‌مدیره «سرویس پژوهش بین‌المللی» ثبت شده بود. خانم استاینم گفت که کتاب «چه کسی کیست» مرتکب اشتباه شده است - یکی از اشتباهات متعددی که، به گفته او، در شرح‌حال‌های گوناگونش دیده شده - و همکاری او با «سرویس پژوهش بین‌المللی» در سال ۱۹۶۲ پایان یافته بود. بیانیه رداستاکینگز شامل نمونه‌هایی از صفحات یک جزوه «سرویس پژوهش» درباره جشنواره جوانان وین در سال ۱۹۵۹ است که اطلاعاتی را درباره برگزارکنندگان کمونیست جشنواره ارائه می‌کند؛ اطلاعاتی که رداستاکینگز آنها را «پرونده‌های سیاسی» می‌نامد. خانم استاینم در پاسخ می‌گوید این پرونده‌ها چیزی جز شرح‌حال‌هایی در یک جزوه اطلاع‌رسانی نبوده‌اند که در کتابخانه‌ها در دسترس عموم قرار داشته است. خانم استاینم در پاسخ خود نوشت: هم بیانیه [رداستاکینگز] و هم حملات مکارتیستی می‌کوشند افراد و گروه‌هایی را که برای ایجاد تغییرات سیاسی فعالیت می‌کنند، صرفاً با این ادعای خودسرانه بی‌اعتبار کنند که آنها به هر برجسبی مرتبط‌اند که در آن مقطع بیش از همه ترس‌برانگیز و بدنام است... در این مورد... یک راهبرد سیا.

### حمایت فمینیست‌ها

بیانیه خانم استاینم همراه با نامه‌های حمایتی چند تن از فمینیست‌های سرشناس، از جمله ریتا می براون، کارولین برد و رابین مورگان، منتشر شد. مورگان، که خود از اعضای اولیه رداستاکینگز بود، گفت این «بیانیه» نام نیک گروه را لکه‌دار کرده و تلاشی شوم برای منحرف کردن جنبش زنان بوده است.

با این حال، در جاهای دیگر دیدگاه‌های متفاوتی مطرح می‌شد. بتی فریدان، که زمانی متحد استاینم بود و بعدها به مخالف او تبدیل شد، همچنان درباره اقدامات خانم استاینم پرسش‌هایی داشت. خانم فریدان گفت: «فکر نمی‌کنم او با کنارزدن اتهام‌های رداستاکینگز تحت عنوان «مکارتیسم»، احترامی را که شایسته جنبش زنان است نشان دهد. او به

اتهام‌ها به اندازه کافی پاسخ نمی‌دهد و نادیده‌گرفتن شواهد واقعی نفوذ خطرناک است. ما در دوره‌ای به سر می‌بریم که نیروهایی در حال بسیج‌شدن هستند تا متمم حقوق برابر، رأی دیوان عالی درباره سقط جنین و قوانین منع تبعیض جنسیتی را تضعیف کنند. من در اینجا احساس فوریت می‌کنم.» الن ویلیس، منتقد موسیقی راک مجله «نیویورکر» و از دبیران همکار سابق مجله «خانم» که اخیراً به‌دلیل سیاست‌های مجله از سمت خود استعفا داده بود، گفت بیانیه خانم استاینم با اختلاف‌های سیاسی بنیادی‌ای که در جنبش در حال شکل‌گرفتن بود، روبه‌رو نمی‌شود. او گفت: «احساس می‌کنم مجله «خانم» از نظر ایدئولوژیک در مسیر اشتباهی حرکت می‌کند. این مجله نوعی «خواهرانگی سست و بی‌رمق» را ترویج می‌کند و به خوانندگانش می‌گوید به‌جای مبارزه برای رادیکالیسم اقتصادی و پیوندادن فمینیسم با چپ انقلابی، در چارچوب نظام موجود برای رهایی فردی خود فعالیت کنند.» (حمله ایدئولوژیک به مجله «خانم» تنها یکی از مشکلات این مجله و خانم استاینم است).

(الیزابت فورسلینگ هریس علیه مجله «خانم»، خانم استاینم و یکی دیگر از بنیان‌گذاران مجله، پاتریشیا کاربین، اقامه دعوی کرده است. او مدعی است که آنها ارزش سهام مجله را به‌طور متقلبانه خلاف واقع جلوه داده و او را وادار کرده‌اند سهام خود را بفروشد؛ آن هم یک سال پس از آنکه ایده تأسیس مجله را مطرح کرده و وقت و پول شخصی خود را صرف راه‌اندازی آن کرده بود.) مجله «خانم» این اتهام را رد کرده است.

### دفاع از یکی از کسانی که اتهام را مطرح کرده‌اند

خانم ویلیس، که از اعضای اولیه رداستاکینگز بود اما بعدها از گروه کناره گرفت، گفت یکی از نویسندگان بیانیه، گتی ساراچایلد، را می‌شناسد و برای او احترام قائل است و معتقد است که این بیانیه برخی مسائل اساسی را به بحث گذاشته است. خانم ویلیس گفت: «بخشی از این جنجال به جین آلپرت، همکاری او با مقامات و روی‌گردانی‌اش از چپ مربوط می‌شود. همه این مسائل به هم گره خورده‌اند و در نهایت به این پرسش برمی‌گردند که: آیا رادیکال هستی یا نیستی، و درباره چپ مردانه چه فکر می‌کنی؟»

بحث بر سر جین آلپرت، که آنچه را «مردسالاری» اعضای مرد گروه وِدر آندرگراند (زیرزمین هواشناسی) می‌نامید و نیز توطئه بمب‌گذاری ملویل – که خود در آن مشارکت داشت – علناً محکوم کرده بود، بسیار تلخ و تند بوده است. اگرچه خانم آلپرت، که اکنون در حال گذراندن محکومیت ۲۷ ماهه زندان است، گفته بود که تنها درباره رفت‌وآمدها و سفرهای خودش با مقامات صحبت کرده و هیچ اطلاعاتی نداده است که به بازداشت دیگر فراریان رادیکال منجر شود،

پاتریشیا سوینتون، که گفته می‌شد همدست او در توطئه بوده، چند ماه پس از تسلیم شدن خانم آلپرت بازداشت شد.

منتقدان آلپرت می‌گویند او در پوشش تبدیل‌شدن به یک فمینیست ضدمارکسیست، به خبرچین مقامات تبدیل شده است.

حامیان می‌گویند او خبرچینی نکرده و به درخواستی استناد می‌کنند که دولت در ماه مه به دادگاه ارائه کرد؛ در آن درخواست، دولت گفته بود درباره صداقت خانم آلپرت در زمانی که به مقامات گفته بود پاتریشیا سوینتون در این توطئه نقشی نداشته است تردید دارد و خواستار برگزاری جلسه رسیدگی شده بود تا آلپرت را وادار کند علیه خانم سوینتون شهادت دهد، وگرنه با اتهام اهانت به دادگاه روبه‌رو شود. بحث میان سوینتون و آلپرت، مانند دیگر زمینه‌های اختلاف در جنبش فمینیستی، بعید به نظر می‌رسد به این زودی‌ها فروکش کند، زیرا مسائل مطرح‌شده عمیق‌اند و همچنان حل‌نشده باقی مانده‌اند. جوآن پیترز، یکی از بنیان‌گذاران ساگاریس، گفت: «دورانی که خواهرانگی به‌تنهایی نیرویی قدرتمند بود، گذشته است. آنچه از یک منظر شاهدش هستیم، نوعی خشم بدوی است که از قرن‌ها ستم سرچشمه می‌گیرد. ما گرفتار نوعی «خصوصیت افقی» شده‌ایم – خشممان را بر سر یکدیگر خالی می‌کنیم و از دست کسانی عصبانی می‌شویم که عصبانی‌شدن از آنها برایمان کم‌خطرتر است. با این همه، یک چیز قطعی است. وقتی همه این ماجراها به سرانجام برسند، ما قوی‌تر خواهیم شد. ما بیش از ۵۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهیم. این مسائل شاید سرعت ما را کم کنند، اما هرگز نمی‌توانند ما را از میان ببرند.»

## نگاهی به رداستاکینگز درباره گلوریا استاینم و سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا

نشریه «آف اور بکس»، ژوئیه ۱۹۷۵، جلد ۵، شماره ۶

این متن خلاصه نقد رداستاکینگز بر پیوند میان گلوریا استاینم، سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، رسانه‌ها و سرمایه شرکتی است؛ نقدی که می‌پرسد چگونه این پیوندها ممکن است به تضعیف فمینیسم رادیکال و تقویت نسخه‌ای میان‌روت‌تر و سازگارتر با نظم موجود انجامیده باشند.

برای فهم این داستان باید به بخشی کمتر شناخته‌شده از گذشته گلوریا استاینم برگشت. سال‌ها پیش از آنکه نام او با جنبش زنان و مجله «خانم» گره بخورد، در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰، استاینم اداره سازمانی به نام «سرویس پژوهشی مستقل» را بر عهده داشت؛ سازمانی که در ظاهر مستقل بود، اما بعدها مشخص شد بخشی از منابع مالی آن از طریق بنیادهای واسطه و در نهایت از سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، سیا، تأمین می‌شد. همین سابقه نقطه شروع نقد رداستاکینگز است.

رداستاکینگز، از گروه‌های فمینیستی رادیکالی که در سال ۱۹۶۹ در نیویورک شکل گرفت، از همین گذشته شروع می‌کند و یک سؤال بزرگ‌تر می‌پرسد: استاینم چگونه از همکاری با شبکه‌ای که سیا مخفیانه تأمین مالی می‌کرد، به یکی از مشهورترین سخنگویان جنبش زنان آمریکا رسید؟ و آیا رسانه‌ها، سرمایه‌داران بزرگ و نهادهای قدرتمند فقط به گسترش فمینیسم کمک کردند، یا هم‌زمان در تعیین اینکه کدام نوع فمینیسم دیده و شنیده شود نیز نقش داشتند؟ رداستاکینگز این بحث را در مجموعه «انقلاب فمینیستی» مطرح کرد؛ مجموعه‌ای که هدفش دفاع از سنت رادیکال جنبش آزادی زنان و نقد چیزی بود که اعضای گروه آن را تصاحب و تعدیل آن جنبش از سوی نیروهای میانه‌رو و نهادهای قدرتمند می‌دانستند.

برای تحلیل و نقد ماجرا در بستر تاریخی‌اش، باید چند سال به عقب برگردیم؛ به سال‌های نخست جنگ سرد و ضدکمونیسم نهادینه‌شده در سیاست داخلی و خارجی آمریکا. پس از جنگ جهانی دوم و تشدید تقابل با اتحاد شوروی، مهار نفوذ شوروی و کمونیسم به یکی از محورهای سیاست خارجی ایالات متحده تبدیل شد. یکی از نقاط مهم این چرخش «دکترین ترومن» بود. هری ترومن، رئیس‌جمهور آمریکا، در سال ۱۹۴۷ با درخواست کمک اقتصادی و نظامی به یونان و ترکیه، اصلی گسترده‌تر را نیز برای سیاست خارجی آمریکا مطرح کرد: حمایت از دولت‌ها و نیروهایی که ایالات متحده آنها را در معرض گسترش نفوذ کمونیسم می‌دید. این سیاست به یکی از پایه‌های راهبرد

«مهار» در دوران جنگ سرد تبدیل شد. این رویارویی نیز فقط نظامی و دیپلماتیک نبود؛ رسانه، دانشگاه، تشکل‌های دانشجویی، کنگره‌های فرهنگی، کتاب و مجله، برنامه‌های هنری و جشنواره‌های بین‌المللی هم به میدان رقابت سیاسی و ایدئولوژیک جنگ سرد تبدیل شدند.

همزمان، ضدکمونیسم در داخل خود آمریکا نیز به سیاست و سازوکار نهادی تبدیل شده بود. در سال ۱۹۴۷ دولت ترومن برنامه بررسی «وفاداری» کارکنان دولت فدرال را برقرار کرد. کمیته فعالیت‌های ضدآمریکایی مجلس نمایندگان درباره نفوذ کمونیسم در نهادهای مختلف تحقیق می‌کرد و همان سال جلسات مشهور هالیوود آغاز شد؛ جلساتی که به محکومیت «ده هالیوودی» و گسترش فهرست‌های سیاه در صنعت سینما انجامید. در چنین فضایی، عضویت در حزب کمونیست یا حتی ظن به ارتباط و همدلی با کمونیسم می‌توانست به تحقیق، احضار، بدنامی و از دست رفتن شغل منجر شود. این دوره گسترده‌تر از سرکوب و هراس ضدکمونیستی معمولاً با عنوان «وحشت سرخ دوم» شناخته می‌شود.

مک‌کارتیسم مرحله‌ای مشخص‌تر در دل همین فضای وسیع‌تر بود. سناتور جوزف مک‌کارتی از سال ۱۹۵۰ با ادعاهایش درباره نفوذ کمونیست‌ها در دولت آمریکا به مشهورترین چهره این موج تبدیل شد. قدرت سیاسی او پس از جلسات ارتش و مک‌کارتی در سال ۱۹۵۴ به شدت آسیب دید و سنا در دسامبر همان سال رسماً رفتار او را محکوم کرد. بنابراین از نظر تاریخی دقیق نیست که پروژه وین در سال ۱۹۵۹ را مستقیماً پروژه‌ای «در دوران مک‌کارتیسم» بنامیم؛ جشنواره وین پنج سال پس از سقوط سیاسی مک‌کارتی برگزار شد. اما پایان کار مک‌کارتی به معنای پایان ضدکمونیسم نهادی در آمریکا نبود. سیاست مهار در خارج، نهادهای امنیتی و اطلاعاتی و شبکه‌های دولتی و غیردولتی‌ای که در چارچوب مبارزه با نفوذ کمونیسم شکل گرفته بودند، همچنان فعال بودند.

یکی از عرصه‌های این رقابت، سازمان‌ها و گردهمایی‌های بین‌المللی دانشجویی و جوانان بود. جشنواره‌های جهانی جوانان و دانشجویان را سازمان‌هایی برگزار می‌کردند که در فضای جنگ سرد به بلوک شوروی نزدیک بودند و این گردهمایی‌ها امکان ارتباط با هزاران جوان از کشورهای مختلف و عرضه دیدگاه‌های سیاسی کمونیستی و طرفدار شوروی را فراهم می‌کردند. جشنواره وین در سال ۱۹۵۹ از این جهت اهمیت داشت که جوانانی از کشورهای متعدد، از جمله کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین، در آن حضور داشتند؛ مناطقی که همزمان با استعمارزدایی و ظهور کشورهای تازه استقلال‌یافته، خود به میدان مهم رقابت سیاسی آمریکا و شوروی تبدیل شده بودند.

آمریکا در برابر این فضا فقط نظار مگر نبود. سازمان‌ها و شبکه‌های دانشجویی و فرهنگی آمریکایی برای مقابله با نفوذ کمونیستی در همین محیط‌ها فعالیت می‌کردند و سیا بخشی از این فعالیت‌ها را مخفیانه تأمین مالی می‌کرد. یکی از مهم‌ترین نمونه‌ها «انجمن ملی دانشجویان آمریکا» بود؛ تشکلی بزرگ که نمایندگان صدها دانشگاه و دانشکده آمریکایی را در بر می‌گرفت و رابطه مالی پنهان بخش بین‌المللی آن با سیا در سال ۱۹۶۷ افشا شد. هدف از این فعالیت‌ها آن بود که عرصه بین‌المللی دانشجویان و جوانان به نیروهای کمونیست واگذار نشود و جوانان غیرکمونیست آمریکایی نیز در جشنواره‌ها، کنفرانس‌ها و شبکه‌های بین‌المللی حضور سازمان‌یافته داشته باشند.

«سرویس پژوهشی مستقل» که گلو ریا استاینم اداره می‌کرد در همین بستر شکل گرفت. این تشکیلات ابتدا برای فعالیت پیرامون جشنواره وین سازمان‌دهی شد. در سال ۱۹۵۹ جوانان آمریکایی غیرکمونیست را تشویق می‌کرد به وین بروند و در خود جشنواره حضور پیدا کنند. فعالیت آنها صرفاً شرکت در جلسات نبود؛ مطالب و نشریات منتشر می‌کردند، فعالیت‌های مطبوعاتی و دانشجویی را هماهنگ می‌کردند و می‌کوشیدند در برابر پیام‌های سیاسی و تبلیغاتی کمونیستی حاضر در جشنواره، روایت دیگری از آمریکا ارائه کنند. چند سال بعد، در جشنواره هلسینکی در سال ۱۹۶۲، این فعالیت‌ها ادامه پیدا کرد و سرویس پژوهشی مستقل یک روزنامه و دفتر خبری راه انداخت و برای نمایشگاه‌ها و برنامه‌های فرهنگی نیز هزینه کرد.

خود استاینم بعدها گفت یکی از مهم‌ترین اهداف این فعالیت در هلسینکی آن بود که به جوانان آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نشان دهند آمریکایی‌هایی وجود دارند که خواسته‌های آنها برای استقلال و تعیین سرنوشت را درک می‌کنند. این گفته جایگاه پروژه را در رقابت سیاسی جنگ سرد روشن‌تر می‌کند؛ مخاطب فقط جوانان آمریکایی نبودند؛ بخشی از فعالیت متوجه جوانان کشورهای بود که آمریکا و شوروی برای جلب همراهی و نفوذ سیاسی در میان آنها رقابت می‌کردند.

اما بخش تعیین‌کننده ماجرا این بود که این فعالیت‌ها با نام دولت آمریکا یا سیا انجام نمی‌شدند. پول سیا از مسیر بنیادها و نهادهای واسطه به سازمان‌هایی می‌رسید که در ظاهر مستقل بودند. «سرویس پژوهشی مستقل» نیز در ظاهر یک تشکیلات خصوصی و مستقل بود، در حالی که بخشی از منابع مالی فعالیت‌هایش از همین شبکه تأمین مالی مخفی سیا تأمین می‌شد.

استاینم در سال ۱۹۶۷، پس از علنی‌شدن این ارتباط، خودش درباره ضرورت پنهان‌ماندن منبع پول توضیح داد. به گفته او، در فضای پس از مکار تیسف دولت فدرال نمی‌توانست آشکارا چنین پروژه‌ای را تأمین مالی کند و حمایت علنی

دولت آمریکا نیز می‌توانست جوانان خارجی‌ای را که نسبت به ایالات متحده بدبین بودند از این فعالیت‌ها دور کند. این توضیح خود استاینم درباره سازوکار پروژه بود: منبع دولتی پول آشکار نمی‌شد و فعالیت در صحنه بین‌المللی زیر نام سازمانی «مستقل» انجام می‌گرفت.

همین تناقض میان عنوان «مستقل» و تأمین مالی پنهان سازمان بعداً برای رداستاکینگز اهمیت پیدا می‌کند. مسئله فقط این نبود که استاینم در جوانی در یک پروژه ضدکمونیستی فعالیت کرده بود. آنها با سازمانی روبه‌رو شده بودند که در رقابت سیاسی جنگ سرد فعالیت می‌کرد، برای سازمان‌دهی و اثرگذاری بر جوانان آمریکایی و خارجی برنامه داشت و بخشی از منابعش به‌طور پنهانی از سیا تأمین می‌شد.

رداستاکینگز ماجرا را از یک گفت‌وگوی اتفاقی شروع می‌کند. یکی از سردبیران «انقلاب فمینیستی» با یکی از آشنایانش درباره سیاست مجله «خانم»، نقش گلوریا استاینم و تأثیری که این مجله بر جنبش آزادی زنان گذاشته بود بحث می‌کرد. وسط گفت‌وگو، آن زن گفت: «صبر کن، چیزی هست که فکر می‌کنم باید ببینی.» چیزی که بیرون آورد جزوه‌ای قدیمی بود که چند سال قبل به‌طور اتفاقی در یک کتابفروشی در حوالی کمبریج پیدا کرده بود. آن زمان استاینم را فقط به‌عنوان یک روزنامه‌نگار جوان و لیبرال می‌شناخت و دیدن نام او روی چنین جزوه‌ای با تصویری که از او داشت جور در نمی‌آمد. تقریباً از روی کنجکاوای جزوه را خریده و سال‌ها نگه داشته بود. عنوان سند «گزارش جشنواره جوانان وین» بود؛ گزارشی درباره جشنواره بین‌المللی جوانان که در سال ۱۹۵۹ در وین برگزار شده بود و در فضای جنگ سرد به یکی از میدان‌های رقابت تبلیغاتی میان کمونیست‌ها و مخالفانشان تبدیل شده بود. گزارش را سازمانی به نام «سرویس پژوهشی مستقل» منتشر کرده بود: چاپ اول در سال ۱۹۶۰ و چاپ دوم در سال ۱۹۶۱. نام نویسنده‌ای روی آن نبود. در عوض، سه مسئول سازمان معرفی شده بودند: گلوریا استاینم به‌عنوان مدیر، و لئونارد بیچیک و پل زیگموند به‌عنوان مسئولان اجرایی. چیزی که توجه اعضای رداستاکینگز را جلب کرد فقط نام استاینم نبود، بلکه محتوای جزوه بود. آنها با متنی مربوط به فعالیت‌های سیاسی دوران جنگ سرد روبه‌رو بودند که بعداً به یکی از محورهای تحقیقشان تبدیل شد. برای بعضی از اعضای رداستاکینگز نام «سرویس پژوهشی مستقل» کاملاً ناآشنا بود؛ اما بعضی دیگر قبلاً چیزهایی درباره این سازمان و ارتباطش با سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا شنیده بودند.

همین جزوه نقطه شروع تحقیق آنها شد. سؤال اولیه بسیار ساده بود: این «گلوریا م. استاینم» که نامش به عنوان مدیر سازمان روی گزارش آمده، همان گلوریا استاینمی است که حالا در مرکز رسانه‌ای جنبش زنان قرار دارد؟ و اگر همان فرد است، «سرویس پژوهشی مستقل» دقیقاً چه سازمانی بوده و رابطه‌اش با سیا چه بوده است؟

از میان دو نام دیگری که در کنار استاینم در این جزوه دیده می‌شوند، لئونارد بیچیک و پل زیگموند.

برای اینکه اهمیت بیچیک روشن شود، باید یک سازمان دیگر را بشناسیم: «انجمن ملی دانشجویان آمریکا».

لئونارد بیچیک پیش از حضورش در «سرویس پژوهشی مستقل»، در سال ۱۹۵۳ به سمت معاون امور بین‌الملل «انجمن ملی دانشجویان آمریکا» انتخاب شد؛ انجمنی که نمایندگان دانشگاه‌های آمریکا را در بر می‌گرفت و بیچیک در مقام معاون بین‌الملل آن قرار بود هم در داخل آمریکا و هم در خارج از کشور فعالیت کند. خبر انتخاب او در همان سال در نشریه فارغ‌التحصیلان دانشگاه کرنل ثبت شده است.

نام بیچیک بعدتر در کنار گلوریا استاینم ظاهر می‌شود؛ این بار در «سرویس پژوهشی مستقل». گزارش معاصر «هاروارد کرمسون» نشان می‌دهد که بیچیک از هنگام شکل‌گیری «سرویس مستقل اطلاعات درباره جشنواره جوانان وین» در آن حضور داشت و در نوامبر ۱۹۵۸ مدیر موقت آن معرفی شده بود. یک سال بعد نیز گزارش همین روزنامه، گلوریا استاینم و لئونارد بیچیک را از مسئولان اصلی این سرویس معرفی می‌کرد و فعالیت آن را شامل تشویق آمریکایی‌های غیرکمونیسต์ به حضور در جشنواره و هماهنگ‌کردن بخشی از فعالیت‌های مطبوعاتی و دانشجویی می‌دانست. در جزوه «گزارش جشنواره جوانان وین» نیز نام استاینم به عنوان مدیر و بیچیک و پل زیگموند در مقام مسئولان سازمان دیده می‌شود؛ رداستاکینگز همین سند را در مقاله «گلوریا استاینم و سیا» مبنای بخشی از بررسی خود قرار می‌دهد. رداستاکینگز همچنین صراحتاً به سابقه بیچیک به عنوان معاون امور بین‌الملل انجمن ملی دانشجویان در سال ۱۹۵۳ اشاره می‌کند. به این ترتیب، بیچیک یکی از پیوندهای انسانی میان شبکه بین‌المللی انجمن ملی دانشجویان و «سرویس پژوهشی مستقل» بود؛ او ابتدا در بخش بین‌المللی انجمن فعالیت داشت که بعدها رابطه مالی پنهان آن با سیا افشا شد و سپس در سازمانی که استاینم اداره می‌کرد در جایگاه مدیریتی ظاهر شد.

فعالیت‌های بپچیک در دهه‌های بعد به نهادها و برنامه‌های مرتبط با اسرائیل و صهیونیسم نیز امتداد یافت؛ البته رداستاکینگز در مقاله خود به فعالیت‌های بعدی بپچیک در این نهادها یا مواضع صهیونیستی او اشاره‌ای نمی‌کند و این بخش از سابقه او از منابع دیگری، از جمله گزارش رسمی «صندوق ملی یهودیان آمریکا»، به دست می‌آید.<sup>3</sup>

پل زیگموند، نفر دیگری که نامش در اسناد این پروژه دیده می‌شود، نیز در فعالیت‌های سرویس پژوهشی مستقل حضور داشت. او بعدها مسیر دانشگاهی در پیش گرفت، استاد علوم سیاسی دانشگاه پرینستون و متخصص سیاست آمریکای لاتین شد و در سال ۲۰۱۴ درگذشت. اهمیت او در این روایت عمدتاً به همان دوره نخست فعالیت سرویس پژوهشی مستقل مربوط است؛ برخلاف بپچیک، رداستاکینگز از زندگی بعدی او حلقه مهم دیگری در استدلال خود نمی‌سازد.

حالا سؤال اصلی درباره خود «سرویس پژوهشی مستقل» مطرح می‌شود. اسم سازمان طوری بود که گویی با نهادی مستقل و خصوصی روبه‌رو هستیم. رداستاکینگز می‌پرسد: مستقل از چه کسی؟

پاسخ آنها این است: دست‌کم از نظر مالی، آن‌قدر مستقل نبود. این موضوع بخشی از الگوی گسترده‌تری بود که بعدها درباره عملیات فرهنگی و دانشجویی سیا در دوران جنگ سرد آشکار شد: به‌جای اینکه نام دولت آمریکا مستقیماً روی یک پروژه باشد، پول از سازمان‌های خصوصی و بنیادهای واسطه عبور می‌کرد.

در گزارش وین، علاوه بر شرح فعالیت‌های جشنواره، اطلاعاتی درباره برخی از شرکت‌کنندگان، سوابق آنها و گرایش‌ها یا وابستگی‌های سیاسی‌شان نیز ثبت شده بود. همین بخش از گزارش بعدها برای رداستاکینگز اهمیت پیدا می‌کند. استاینم گفته بود هرگز از او خواسته نشده درباره آمریکایی‌ها گزارش بدهد یا خارجی‌هایی را که در جریان این فعالیت‌ها می‌دید، ارزیابی کند. رداستاکینگز در برابر این گفته، همان گزارش وین را قرار می‌دهد و به صفحاتی اشاره می‌کند که در آنها درباره افراد حاضر در جشنواره اطلاعات زندگینامه‌ای و ارزیابی‌های سیاسی ثبت شده است. پرسش

---

<sup>3</sup> فعالیت‌های بپچیک در دهه‌های بعد به نهادها و برنامه‌های مرتبط با اسرائیل و صهیونیسم نیز امتداد یافت. «صندوق ملی یهودیان آمریکا» در گزارش رسمی خود در ۵ آوریل ۲۰۲۲ درباره مراسم تجلیل از بپچیک می‌نویسد که او پیش‌تر معاون ملی «دبیرستان الکساندر موس در اسرائیل» بوده است؛ یکی از برنامه‌های این سازمان. همان گزارش می‌گوید بپچیک از برنامه‌های «اسرائیل کوئست» و «آن‌وارد اسرائیل» وابسته به فدراسیون یهودیان واشنگتن بزرگ حمایت کرده و در هیئت‌مدیره «فدراسیون یهودی»، «آژانس یهود برای اسرائیل»، «بنیاد یهودی خانه‌های گروهی» و «کمیته یهودیان آمریکا» نیز عضویت داشته است. منبع: گزارش رسمی صندوق ملی یهودیان آمریکا، ۵ آوریل ۲۰۲۲. همان منبع بپچیک را یک رهبر باسابقه اجتماعی و «حامی متعهد اهداف یهودی» معرفی می‌کند. «صندوق ملی یهودیان آمریکا» در همان گزارش فعالیت خود را شامل سرمایه‌گذاری در «آموزش و کنشگری صهیونیستی» توصیف می‌کند و می‌گوید برنامه الکساندر موس نوجوانان یهودی را به میراث یهودی و سرزمین اسرائیل پیوند می‌دهد و رابطه آنان با اسرائیل را تقویت می‌کند. یکی از مدیران منطقه‌ای سازمان نیز در همان گزارش می‌گوید این برنامه با یهودستیزی از دبیرستان‌ها تا دانشگاه‌های آمریکا مقابله می‌کند. منبع: صندوق ملی یهودیان آمریکا، «۲۰۰ نیکوکار در واشنگتن بزرگ پنجاهمین سالگرد تجربه تحصیل در اسرائیل را جشن گرفتند»، ۵ آوریل ۲۰۲۲.

آنها روشن است: اگر چنین ارزیابی‌هایی بخشی از کار «سرویس پژوهشی مستقل» نبود، پس این اطلاعات برای چه گردآوری و ثبت شده بودند؟ و: اگر مأموریت صرفاً فرهنگی و سیاسی بود، این اطلاعات و ارزیابی‌ها چه کارکردی داشتند؟

چند سال جلوتر می‌رویم و به شخصیت مهم دیگری می‌رسیم: کلی فلکر. فلکر یک روزنامه‌نگار و سردبیر آمریکایی بود که بعدها مجله «نیویورک» را به یکی از نشریات مهم و اثرگذار آمریکا تبدیل کرد. اما پیش از آن، در جشنواره جوانان هلسینکی در سال ۱۹۶۲، او هم در همان محیطی حضور داشت که استاینم در آن فعالیت می‌کرد و روزنامه انگلیسی‌زبان هیئت آمریکایی را ویرایش می‌کرد.

اگر ما چرا همین‌جا تمام می‌شد، شاید حضور فلکر فقط یک جزئیات تاریخی بود. اما چند سال بعد دوباره او را می‌بینیم؛ این بار نه در یک جشنواره جوانان در اروپا، بلکه در مسیر تبدیل‌شدن استاینم به یک چهره رسانه‌ای در آمریکا.

فلکر در فعالیت مطبوعاتی استاینم نقش مهمی پیدا کرد. او استاینم را در مجله «نیویورک» به کار گرفت، برای حضور رسانه‌ای او فرصت‌هایی فراهم کرد و زمانی که ایده انتشار یک مجله فمینیستی تازه مطرح شد، در انتشار شماره آزمایشی آن نقش داشت. آن مجله همان «خانم» بود؛ نشریه‌ای که بعداً به یکی از معروف‌ترین مجلات فمینیستی آمریکا تبدیل شد.

اینجاست که دامنه پرسش رداستاکینگز گسترده‌تر می‌شود. موضوع دیگر فقط سابقه استاینم در سرویس پژوهشی مستقل نیست. نویسندگان شروع می‌کنند به بررسی آدم‌ها، رسانه‌ها و منابع مالی‌ای که در سال‌های بعد در مسیر حرفه‌ای استاینم و شکل‌گیری مجله «خانم» ظاهر شدند. برای ادامه این داستان باید به سال ۱۹۶۷ برویم.

در آن سال مجله‌ای به نام «رمپارتس» یک افشاگری بزرگ منتشر کرد. رمپارتس یک مجله سیاسی آمریکایی با گرایش چپ و منتقد سیاست خارجی ایالات متحده، به‌ویژه جنگ ویتنام، بود و در دهه ۱۹۶۰ به خاطر گزارش‌های تحقیقی جنجالی‌اش شهرت پیدا کرده بود. گزارش رمپارتس نشان داد که سیا سال‌ها به‌طور پنهانی بخشی از فعالیت‌های بین‌المللی «انجمن ملی دانشجویان آمریکا» را تأمین مالی کرده است. افشاگری اهمیت زیادی داشت، چون سازوکاری را علنی کرد که پیش‌تر برای عموم قابل مشاهده نبود: یک سازمان در ظاهر مستقل فعالیت می‌کرد، پول از بنیادهای خصوصی عبور می‌کرد، اما در انتهای بخشی از زنجیره تأمین مالی، سیا قرار داشت.

با آشکار شدن این شبکه، سرویس پژوهشی مستقل و فعالیت‌های استاینم نیز مورد توجه قرار گرفت. استاینم پنهان نکرد که از ارتباط مالی پروژه با سیا اطلاع داشته است و برخلاف بعضی از افراد مرتبط با این شبکه که پس از افشاگری از این رابطه فاصله گرفتند یا آن را محکوم کردند، از اصل کاری که انجام داده بود دفاع کرد. استدلال او این بود که این فعالیت به جوانان آمریکایی غیر کمونیست امکان می‌داد در جشنواره‌هایی حضور داشته باشند که نیروهای کمونیست در آنها نفوذ گسترده‌ای داشتند. استاینم حتی در توضیح ماجرا گفت اشتباه بزرگ سیا این بوده که به اندازه کافی سریع کنار نکشیده تا منابع مالی خصوصی جای آن را بگیرند. به بیان ساده، دفاع او این بود که هدف و کار پروژه را درست می‌دانسته، حتی اگر بخشی از منابع مالی پروژه به‌طور پنهانی از سیا تأمین می‌شد.

اما رداستاکینگز موضوع را متفاوت می‌دید. برای آنها این سابقه باید بخشی از شناخت عمومی استاینم باقی می‌ماند.

اینجاست که نام «چه کسی کیست در آمریکا» وارد داستان می‌شود. «چه کسی کیست در آمریکا» یک مرجع زندگینامه‌ای شناخته‌شده است که سابقه حرفه‌ای و اطلاعات مربوط به شخصیت‌های عمومی را منتشر می‌کند. رداستاکینگز به تغییر شرح حال استاینم در چاپ‌های مختلف این مرجع توجه می‌کند و می‌گوید اطلاعات مربوط به سرویس پژوهشی مستقل در شرح حال‌های بعدی او کوتاه‌تر شد و عضویت بعدی او در هیئت‌مدیره آن نیز دیگر دیده نمی‌شد. از نگاه نویسندگان، این تغییر فقط ویرایش معمول یک شرح حال نبود، بلکه بخشی از پرسش بزرگ‌تر آنها درباره نحوه بازنمایی گذشته استاینم بود. حالا به دهه ۱۹۷۰ می‌رسیم؛ یعنی زمانی که استاینم دیگر فعال جوان جشنواره‌های دهه قبل نیست و به چهره‌ای ملی تبدیل شده است. در این مرحله مجله «خانم» اهمیت پیدا می‌کند. «خانم» یک مجله فمینیستی بود که شماره آزمایشی آن در آغاز دهه ۱۹۷۰ منتشر شد و از سال ۱۹۷۲ انتشار منظم پیدا کرد. این مجله درباره مسائلی مانند تبعیض شغلی، سقط جنین، خانواده، خشونت علیه زنان، سیاست، پول و نقش‌های جنسیتی می‌نوشت و به مخاطبانی بسیار فراتر از محافل کوچک فعالان رادیکال دسترسی داشت.

بنابر این کسی که در «خانم» دیده می‌شد، می‌توانست صدایش را به جمعیتی بسیار بزرگ‌تر از اعضای گروه‌های کوچک فمینیستی برساند. همین قدرت رسانه‌ای برای استدلال رداستاکینگز مهم است. اینجا پت کاربین وارد داستان می‌شود. پت کاربین یک روزنامه‌نگار و مدیر رسانه‌ای بود. کارش را در مجله «لوک» آغاز کرد و تا مقام سردبیر اجرایی آن پیش رفت. بعد به «مک‌کالز»، یکی دیگر از مجلات پرتیراژ آمریکایی، رفت و در آنجا نیز به مقام‌های بالای سردبیری رسید. در سال ۱۹۷۲ «مک‌کالز» را ترک کرد تا در اداره مجله تازه‌تأسیس «خانم» نقش بگیرد و به ناشر و یکی از مدیران اصلی آن تبدیل شود.

اهمیت کاربین برای استدلال رداستاکنگز فقط در مقام مدیریتی او نیست؛ حرفی است که درباره تغییر مرحله جنبش زنان می‌زند. کاربین از ورود جنبش به «مرحله دوم» صحبت می‌کند و مضمون حرفش این است که زنان رادیکال کار را آغاز کرده‌اند، اما اکنون میانه‌روها کنترل بیشتری در دست گرفته‌اند. رداستاکنگز دقیقاً روی همین تغییر مکث می‌کند. سؤال آنها این است: وقتی رادیکال‌ها بسیاری از نظریه‌ها، شعارها و شیوه‌های مبارزه جنبش را ایجاد کرده‌اند، چه سازوکاری تعیین می‌کند که در مرحله بعد چه کسانی به سخنگویان اصلی آن تبدیل شوند؟ چه کسانی امکان انتشار گسترده پیدا می‌کنند؟ چه کسانی به رادیو و مطبوعات دسترسی دارند؟ چه کسانی برای فعالیت خود شغل و بودجه دریافت می‌کنند؟ به نظر نویسندگان، رسانه‌ها فقط اتفاقات درون یک جنبش را منعکس نمی‌کنند؛ میزان دسترسی افراد مختلف به رسانه نیز بر این تأثیر می‌گذارد که جامعه چه کسی را به‌عنوان نماینده یا رهبر آن جنبش بشناسد.

در مرحله بعد، پول وارد مرکز بحث می‌شود. یکی از افرادی که در «خانم» سرمایه‌گذاری کرد کاترین گراهام بود. برای خواننده‌ای که او را نمی‌شناسد، گراهام فقط یک زن ثروتمند نبود. او یکی از قدرتمندترین مدیران رسانه‌ای آمریکا بود، ناشر روزنامه بسیار بانفوذ «واشنگتن پست» بود و مجموعه خانوادگی او بر «نیوزویک» نیز کنترل داشت. در سال ۱۹۷۳ نیز رئیس هیئت‌مدیره و مدیرعامل شرکت واشنگتن پست شد. بنابراین صحبت از فردی در بالاترین سطوح قدرت رسانه‌ای آمریکا است. سرمایه‌گذار مهم دیگر «وارنر کامیونیکیشنز» بود؛ یک شرکت عظیم رسانه‌ای و سرگرمی. وارنر یک میلیون دلار در «خانم» سرمایه‌گذاری کرد و در مقابل ۲۵ درصد سهام آن را گرفت.

برای فهم حساسیت رداستاکنگز باید خود وارنر را هم بشناسیم. شرکتی که در نهایت «وارنر کامیونیکیشنز» نام گرفت، زیر مدیریت استیون راس به یک مجموعه بزرگ سرگرمی و رسانه تبدیل شده بود و شرکت‌ها و محصولات فرهنگی متعددی را زیر یک سقف جمع می‌کرد. بنابراین این بار مسئله فقط کمک مالی یک فرد ثروتمند نبود؛ سرمایه یک شرکت بزرگ صنعت سرگرمی آمریکا وارد یک مجله فمینیستی می‌شد.

رداستاکنگز روی این سرمایه‌گذاری یک میلیون دلاری و سهم ۲۵ درصدی مکث می‌کند و درباره رابطه میان سرمایه شرکتی و سیاست تحریریه سؤال مطرح می‌کند. اما مقاله از وجود این سرمایه‌گذاری به‌تنهایی ثابت نمی‌کند که وارنر مستقیماً به سردبیران «خانم» دستور می‌داده چه بنویسند. مسئله‌ای که رداستاکنگز مطرح می‌کند این است که آیا می‌توان روابط مالی یک رسانه را کاملاً جدا از نوع سیاست و محتوایی دانست که در آن رسانه امکان رشد و مشروعیت پیدا می‌کند.

برای نشان دادن این مسئله، نویسندگان سراغ نمونه‌ای می‌روند که در نگاه اول عجیب به نظر می‌رسد: وندر وومن. وندر وومن یک شخصیت خیالی و ابرقهرمان زن در داستان‌های مصور آمریکایی است؛ زنی آمازونی با قدرت‌های خارق‌العاده که نخستین بار در دهه ۱۹۴۰ خلق شد و به یکی از مشهورترین قهرمانان زن فرهنگ عامه آمریکا تبدیل شد. ناشر این شخصیت، شرکت «دی‌سی کامیکس»، در مجموعه تجاری‌ای قرار داشت که به وارنر تعلق داشت. بنابراین شرکتی که در «خانم» سرمایه‌گذاری کرده بود، همزمان با مالکیت تجاری یکی از مشهورترین شخصیت‌هایی که مجله به آن توجه ویژه نشان می‌داد نیز ارتباط داشت. در نخستین شماره عادی «خانم»، وندر وومن روی جلد قرار گرفت و به‌عنوان تصویری از زن قدرتمند مطرح شد. بعدتر «خانم» در انتشار مجموعه‌ای درباره این شخصیت نیز نقش داشت. رداستاکینگز از همین‌جا سؤال دیگری مطرح می‌کند: چرا یک شخصیت تخیلی و تجاری باید به نماد «زن آزادشده» تبدیل شود، در حالی که تجربه زنان عادی، کار خانگی بدون دستمزد و استثمار اقتصادی آنها می‌تواند در حاشیه قرار بگیرد؟

برای نویسندگان این موضوع فقط انتخاب یک تصویر روی جلد نیست. آنها آن را در کنار برداشت گسترده‌تری از «زن آزادشده» قرار می‌دهند: زنی مستقل، قدرتمند و موفق که می‌تواند در همان ساختار اجتماعی موجود پیشرفت کند. در مقابل، رداستاکینگز بر نوعی از فمینیسم تأکید دارد که خود ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و تقسیم قدرت میان زنان و مردان را موضوع پرسش قرار می‌دهد.

همین نقد آنها را به تبلیغات مجله «خانم» می‌رساند. «خانم» بعضی از تبلیغات آشکارا جنسیت‌زده، به‌خصوص تبلیغاتی را که بدن زن را برای فروش محصولات به کار می‌گرفتند، رد می‌کرد. اما در همان حال، آگهی‌ها و مطالب استخدامی یا روابط عمومی شرکت‌های بزرگی مانند آی‌تی‌تی، اکسون، کمیکال بانک، بل و مریل لینچ را می‌پذیرفت.

این نام‌ها برای خواننده امروز شاید فقط فهرستی از شرکت‌ها باشند، اما صحبت از شرکت‌های بزرگ فعال در مخابرات، نفت، بانکداری و امور مالی آمریکا است. رداستاکینگز این موضوع را به بحث خود درباره رابطه فمینیسم با قدرت اقتصادی وصل می‌کند: چرا یک نوع تبلیغ به دلیل تصویری که از زنان می‌سازد مسئله تلقی می‌شود، اما حضور تبلیغاتی شرکت‌های عظیم اقتصادی به همان اندازه موضوع نقد قرار نمی‌گیرد؟ این اختلاف در نقد رداستاکینگز به شماره‌ای از «خانم» درباره «زنان و پول» روشن‌تر می‌شود. نویسندگان معتقدند به‌جای تمرکز جدی بر علت‌های ساختاری مشکلات اقتصادی زنان، جهت بحث بیشتر به سمت این می‌رود که یک زن چگونه می‌تواند در نظام اقتصادی موجود بهتر عمل کند و آن را به نفع خودش به کار بگیرد. اینجا تفاوت دو نوع نگاه به آزادی زنان آشکار می‌شود. یک

نگاه بر این تأکید دارد که زنان باید بتوانند به فرصت‌ها، مشاغل، درآمد و موقعیت‌هایی دست پیدا کنند که پیش‌تر عمدتاً در اختیار مردان بوده است. رداستاکینگز در مقابل تأکید می‌کند که خود ساختار اقتصادی، تقسیم کار خانگی، کار بدون مزد زنان و روابط قدرت نیز باید موضوع نقد قرار گیرند.

اما مقاله در اینجا یک گام دیگر هم جلو می‌رود و مسئله اطلاعات را مطرح می‌کند. مجله «خانم» از زنان، فعالان و گروه‌های فمینیستی سراسر کشور می‌خواست خبر فعالیت‌ها، نام گروه‌ها و اطلاعات مربوط به کارشان را برای مجله بفرستند. برای مجله‌ای که می‌خواست میان زنان و گروه‌های مختلف ارتباط ایجاد کند، چنین کاری کارکرد روشن و عملی داشت.

در همان دوره، سازمان دیگری هم وجود داشت به نام «ائتلاف اقدام زنان» که استاینم در سال ۱۹۷۱ در تأسیس آن نقش داشت. این سازمان در همان ساختمان «خانم» قرار داشت و با کمک‌هایی از بنیاد خانواده راکفلر، کارنگی، چیس منهتن و منابع دیگر، یک مرکز ملی اطلاعات و ارجاع درباره جنبش زنان ایجاد کرده بود.

رداستاکینگز این وضعیت را کنار سابقه استاینم در سرویس پژوهشی مستقل می‌گذارد. منطق پرسش آنها این است: استاینم پیش‌تر مدیر سازمانی بوده که در جریان فعالیت‌های سیاسی بین‌المللی اطلاعاتی درباره افراد و گرایش‌های سیاسی آنها گردآوری می‌کرده و آن سازمان از شبکه‌ای تأمین مالی می‌شده که منشأ بخشی از پول آن سیا بوده است. اکنون همان فرد در مرکز مجموعه‌ای قرار گرفته که اطلاعات تعداد زیادی از زنان و گروه‌های جنبش زنان به آن می‌رسد. آیا سابقه قبلی او برای ارزیابی این وضعیت بی‌اهمیت است؟ در حقیقت: رداستاکینگز این سابقه را مستقیماً به مسئله جمع‌آوری اطلاعات در دهه ۱۹۷۰ وصل می‌کند. نویسندگان می‌گویند مجله «خانم» به یکی از مراکز مهم دریافت نام‌ها و اطلاعات مربوط به جنبش و افراد فعال در آن تبدیل شده بود و «ائتلاف اقدام زنان» نیز خود را یک «شبکه اطلاعات و ارجاع» معرفی می‌کرد. سپس با اشاره به سابقه استاینم در «سرویس پژوهشی مستقل»، رابطه پیشین او با شبکه تأمین مالی سیا و آنچه رداستاکینگز «پنهان‌کردن» این سابقه می‌نامد، می‌پرسند این حجم از اطلاعات چگونه و برای چه منظوری مورد استفاده قرار می‌گیرد. رداستاکینگز در این بخش پاسخ قطعی به این پرسش ارائه نمی‌کند، اما خود جمع‌شدن اطلاعات جنبش در اطراف استاینم را، با توجه به سابقه‌ای که پیش‌تر شرح داده، موضوعی سیاسی و قابل پرسش می‌داند.

رداستاکینگز در نهایت این موارد را جدا از یکدیگر نمی‌بیند: پیشنهاد استاینم در سرویس پژوهشی مستقل و شبکه تأمین مالی سیا، نقش چهره‌هایی مانند کلی فلکر در مسیر رسانه‌ای او، سرمایه‌گذاری افراد و شرکت‌های بزرگ در مجله

«خانم»، حضور تبلیغات شرکتی و تبدیل شدن این مجله به یکی از مهمترین تریبون های جنبش زنان. از دید نویسندگان، مسئله اصلی این است که چه کسانی به پول، رسانه، شغل و امکان دیده شدن دسترسی پیدا می کنند و این امکانات چگونه تعیین می کنند چه کسانی به عنوان سخنگوی جنبش شناخته شوند. بر همین اساس، رداستاکینگز استدلال می کند که در کنار فمینیسم رادیکال، جریانی میانه رو تر قدرت گرفت که بخشی از زبان و مطالبات جنبش آزادی زنان را حفظ می کرد، اما با ساختار های موجود سیاسی و اقتصادی سازگار تر بود؛ و مجله «خانم» یکی از مهمترین تریبون های آن شد. نتیجه سیاسی نویسندگان این است که برای فهم چگونگی مسلط شدن یک نوع فمینیسم، نباید فقط محتوای مطالبات آن را بررسی کرد، بلکه باید روابط مالی، رسانه ای و سیاسی ای را نیز دید که به آن امکان گسترش و مشروعیت می دهند.

## رداستاکینگز درباره گلوریا استاینم و سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا

نشریه «آف اور بکس»، ژوئیه ۱۹۷۵، جلد ۵، شماره ۶

این ماجرا زمانی آغاز شد که یکی از ویراستاران «انقلاب فمینیستی» با یکی از آشنایانش درباره سیاست‌های مجله «خانم» گلوریا استاینم و تأثیر آن بر جنبش آزادی زنان گفت‌وگو می‌کرد.

دوستش گفت: «صبر کن، چیزی هست که فکر می‌کنم باید ببینی.» سپس جزوه‌ای را بیرون آورد که چند سال پیش به‌طور اتفاقی در یک کتابفروشی در منطقه کمبریج پیدا کرده بود. در آن زمان، او گلوریا استاینم را فقط به‌عنوان روزنامه‌نگاری جوان و لیبرال می‌شناخت و دیدن نام استاینم بر روی این جزوه به‌شدت با آن تصویری که از او داشت ناسازگار بود.

این سند، با عنوان «گزارش جشنواره جوانان وین»، در سال ۱۹۶۰ از سوی گروهی به نام «سرویس پژوهشی مستقل» منتشر شد و چاپ دوم آن نیز در سال ۱۹۶۱ انتشار یافت. نام هیچ نویسنده‌ای در آن ذکر نشده بود و تنها نام سه تن از مسئولان سرویس پژوهشی مستقل آمده بود: گلوریا ام. استاینم، مدیر؛ و لئونارد ان. بیچیک و دکتر پل ای. زیگموند جونیور، که هر دو مسئول اجرایی بودند.

در ادامه، درباره محتوا و منشأ این جزوه بیشتر بحث خواهد شد. در اینجا همین اندازه کافی است که بگوییم نخستین واکنش ما به آن، همانند واکنش دوستان، احساس نگرانی و ترس بود؛ از اینکه چیزی را می‌دیدیم که ظاهراً نام استاینم بر روی یک جزوه تبلیغاتی دوران جنگ سرد بود، جزوه‌ای که حتی شامل پرونده‌ها و مشخصات سیاسی جداگانه‌ای درباره جوانان آمریکایی و خارجی می‌شد.

برخی از ما درباره این گروه از خود می‌پرسیدیم: آیا واقعاً مستقل بود و شاید بازتابی صادقانه از طرز فکر بسیاری از مردم در دهه پنجاه و اوایل دهه شصت به‌شمار می‌آمد؟ برخی دیگر از ما پیش‌تر نام این گروه را شنیده بودیم، شناخت قبلی یا تجربه‌ای غیرمستقیم از فعالیت‌هایش داشتیم و شنیده بودیم که با سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا ارتباط دارد. حتی تا آنجا پیش رفتیم که از خود پرسیم آیا گلوریا ام. استاینم که نامش روی جلد جزوه آمده بود، ممکن است همان

گلوریا استاینم باشد که با تلاش رسانه‌های جمعی، به‌سرعتی شهاب‌وار در جایگاه کنونی خود به‌عنوان رهبر جنبش نشانده شده بود.

نیازی به گفتن نیست که گزارش‌های فزاینده اخیر درباره مشارکت سازمان اطلاعات مرکزی در عملیات غیرقانونی اطلاعاتی در داخل کشور، هیچ کمکی به آرام کردن نگرانی ما درباره آنچه ممکن بود در پشت صحنه سیاست آمریکا به‌طور کلی و جنبش زنان به‌طور خاص در جریان باشد، نکرد. اعضای گروه ما تحقیقات مقدماتی‌ای را آغاز کردند که سرانجام به انتشار این مقاله انجامید.

تحقیقات ما را به برخی نتیجه‌گیری‌ها و پرسش‌های بیشتری رسانده است. خیلی زود روشن شد که گلوریا ام. استاینم آن جزوه نگران‌کننده، همان گلوریا ام. استاینم است که ناگهان با سر و صدای فراوان به جنبش آزادی زنان پیوسته بود. همچنین دریافتیم که افشاگری مشهور سال ۱۹۶۷ مجله «رمپارتس» درباره کمک‌های مالی سازمان اطلاعات مرکزی به گروه‌های داخلی، سازمانی را که همین جزوه را تهیه کرده بود به‌عنوان یک گروه پوششی سازمان اطلاعات مرکزی معرفی کرده بود.

اکنون اسنادی در اختیار داریم که نشان می‌دهد گلوریا استاینم با آگاهی، دست‌کم به مدت سه سال، از ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۲، به‌صورت تمام‌وقت برای این گروه تأمین‌شده از سوی سازمان اطلاعات مرکزی کار کرده و بنیان‌گذار و مدیر آن بوده است؛ ارتباط او با این گروه دست‌کم تا سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۶۹ ادامه داشته است، زمانی که طبق اطلاعاتی که خود او در «چه کسی کیست در آمریکا» ثبت کرده بود، هنوز عضو هیئت‌مدیره سرویس پژوهشی مستقل بود؛ او هرگز افشا نکرد که این گروه از سوی سازمان اطلاعات مرکزی تأمین مالی می‌شده است، مگر پس از آنکه این اطلاعات پیش‌تر توسط مجله «رمپارتس» افشا شده بود و نیویورک تایمز نیز، در پی گزارش «رمپارتس»، نام او را به‌عنوان یکی از بنیان‌گذاران آورده بود؛ او در مصاحبه‌ای بعدی با نیویورک تایمز از اقدامات خود و سرویس پژوهشی مستقل دفاع کرد و در این دفاع، از جمله، از دروغ‌های آشکاری استفاده کرد که در ادامه درباره آنها بحث خواهد شد؛ و در سال‌های پس از آن نیز بخش‌های بزرگی از این جنبه تاریخ سیاسی او پنهان نگه داشته شده است.

ما درباره انگیزه‌های استاینم از ورود به جنبش زنان در سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۰ پرسش‌هایی داریم؛ آن هم مدت کوتاهی پس از دفاع او از سازمان اطلاعات مرکزی و تنها یک سال پس از عضویتش در هیئت‌مدیره سرویس پژوهشی مستقل. ما به صعود ناگهانی او به جایگاه برجسته «رهبر آزادی زنان» مشکوکیم؛ آن هم در زمانی که، برخلاف دیگر چهره‌های سرشناس جنبش آزادی زنان، در هیچ گروه زنان فعالیت نداشت، کتابی فمینیستی ننوشت، کرسی‌ای در

کنگره به دست نیاورده بود و بازی درخشانی هم در تنیس ارائه نکرده بود. در واقع، بیشتر زنان جنبش او را نمی‌شناختند - یا در بهترین حالت، خوانندگان زن مجله «نیویورک» او را به‌عنوان یکی از روزنامه‌نگاران همدل می‌شناختند.

مدارک مربوط به ارتباط آگاهانه استاینم با گروهی که از سوی سازمان اطلاعات مرکزی تأمین مالی می‌شد، تا سال‌های ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ امتداد دارد و ما معتقدیم مهم است که زنان از این پیشینه آگاه باشند، تجربه‌های خودشان از مجله «خانم» را بررسی کنند و به نتیجه‌گیری‌های خودشان برسند.

ایجاد مجله «خانم» استاینم را در موقعیتی راهبردی در جنبش زنان قرار داده است؛ موقعیتی که از آن می‌توان بر سیاست فمینیستی تأثیر گذاشت، اما همچنین موقعیتی که از آن می‌توان - و در حال حاضر نیز می‌شود - درباره فعالیت‌های شخصی و سیاسی زنان در سراسر جهان اطلاعات گردآوری کرد.

ممکن است این گزارش صرفاً به‌عنوان «نبش گذشته» کنار گذاشته شود. اما سال ۱۹۶۹، سالی که استاینم وارد جنبش آزادی زنان شد، گذشته‌ای بسیار نزدیک است. افزون بر این، استاینم پیش‌تر فرصت داشت داستان خود را بازگو کند. در جریان افشاگری‌های سال ۱۹۶۷ درباره سازمان اطلاعات مرکزی، کسانی بودند - برای مثال برخی از مسئولان سابق انجمن ملی دانشجویان - که آشکارا ارتباط خود با سازمان اطلاعات مرکزی را پذیرفتند و از آن اعلام برائت کردند. برخی دیگر، در حالی که ناچار شده بودند تأمین مالی از سوی سازمان اطلاعات مرکزی را بپذیرند، همچنان فعالیت‌های خود را پنهان می‌کردند و برای آنها توجیه می‌آوردند. استاینم در گروه دوم قرار داشت.

ما می‌دانیم که طرح این مسائل در جنبش زنان مرزبندی ایجاد خواهد کرد. نامه‌ای به سردبیر در شماره ژوئیه ۱۹۷۴ مجله «خانم» از سیاست‌های جنسیت‌زده استخدامی سازمان اطلاعات مرکزی شکایت کرده بود؛ در یک آزمون استعداد شغلی که به زنان داده می‌شد، درباره آرایش، آشپزی و خیاطی از آنان سؤال شده بود؛ جلد آزمون‌های زنان صورتی بود و جلد آزمون‌های مردان آبی، و مواردی از این دست. ما معتقدیم مسئله بسیار عمیق‌تر از این است. زنان به انقلاب نیاز دارند و کار سازمان اطلاعات مرکزی جلوگیری از انقلاب‌هاست.

سرویس پژوهشی «مستقل» در واقع کاملاً به سازمان اطلاعات مرکزی وابسته بود. این سازمان در واکنش به جشنواره‌های جهانی جوانان کمونیست که در دهه‌های پنجاه و شصت برگزار می‌شدند تأسیس شد. در ابتدا همه این جشنواره‌ها در کشورهای کمونیستی برگزار می‌شدند، اما در سال ۱۹۵۹ قرار بود جشنواره در وین بی‌طرف برگزار

شود. وزارت امور خارجه آمریکا رسماً آمریکاییان را از شرکت در آن برحذر می‌داشت تا «به جشنواره اعتبار نبخشند». این امر، همراه با ترس گسترده بسیاری از مردم آمریکا از مرتبط دانسته شدن با هر چیز کمونیستی، کافی بود تا اطمینان حاصل شود بیشتر آمریکاییان از رفتن خودداری خواهند کرد، حتی اگر علاقه‌مند بودند و توان مالی آن را داشتند. با این حال، برخی آمریکاییان رفتند. در همین زمان، سازمان اطلاعات مرکزی به‌طور مخفیانه سرویس پژوهشی مستقل را ایجاد کرد تا یک هیئت ضدکمونیستی سازمان‌دهی کند و به اعضای آن آموزش دهد چگونه در جشنواره اخلاص ایجاد کنند.

سازوکار پیچیده‌ای که سازمان اطلاعات مرکزی از طریق آن سرویس پژوهشی مستقل را تأمین مالی می‌کرد، در مارس ۱۹۶۷ توسط «رمپارتس» افشا شد. پول ابتدا به پنج بنیاد منتقل می‌شد: بنیاد بوردن، صندوق پرایس، صندوق ادسل، صندوق بیکن و صندوق کنتفیلد. سپس از آنجا به «بنیاد استقلال» منتقل می‌شد؛ بنیادی که از دفاتر مؤسسه حقوقی مشهور بوستونی «هیل و دور» فعالیت می‌کرد.

جالب اینکه همین مؤسسه حقوقی در رویارویی ارتش با جوزف مک‌کارتی در سال ۱۹۵۴، جوزف ولچ را به‌عنوان وکیل ارتش معرفی کرده بود و در سال‌های اخیرتر نیز جیمز سنت کلر را به‌عنوان وکیل ارشد رئیس‌جمهور پیشین، نیکسون، در ماجرای واترگیت در اختیار او گذاشته بود. سپس بنیاد استقلال مستقیماً به انجمن ملی دانشجویان و گروه‌های دیگر کمک مالی می‌کرد.

اینکه چرا گلوریا استاینم به‌عنوان «بنیان‌گذار» و مدیر این گروه انتخاب شد، تا حدی معماست. جورج آبرامز و ریچارد مدلی، دو تن از سازمان‌دهندگان اولیه سرویس پژوهشی مستقل، در مقاله‌ای در «نیو ریپابلیک» به تاریخ ۱۱ مه ۱۹۵۹ نوشتند: «بیشتر حامیان تجربه قابل‌توجهی در امور داخلی و بین‌المللی جوانان و دانشجویان داشته‌اند.» ما نمی‌دانیم آیا استاینم در گذشته چنین تجربه‌ای داشته است یا نه.

آنچه می‌دانیم این است که او از کالج اسمیت فارغ‌التحصیل شد و سپس بورس آسیایی چستر بولز را برای تحصیل در دانشگاه‌های دهلی نو و کلکته در هند، در سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۸، دریافت کرد. تنها چیزی که درباره فعالیت‌های او در هند می‌دانیم، انتشار ادعایی کتابی با عنوان «هزار هند» در سال ۱۹۵۷ است؛ این موضوع در فهرست‌های جدیدتر «چه کسی کیست در آمریکا» آمده است. تلاش برای یافتن این کتاب در کتابخانه عمومی نیویورک و در فهرست‌های کنونی و قدیمی «نمایه جامع کتاب»، «کتاب‌های در حال انتشار» و فهرست‌های کتابخانه کنگره همگی ناموفق بود. ما نتوانستیم حتی وجود آن را تأیید کنیم، چه رسد به اینکه دریابیم محتوایش چه بوده یا برای چه کسی منتشر شده است.

استانیم در مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز در ۲۱ فوریه ۱۹۶۷ گفت که پس از گذراندن دو سال در هند، به این نتیجه رسیده بود که دانشجویان آمریکایی باید در جشنواره‌های جهانی جوانان شرکت کنند.

او با چند تن از مسئولان سابق انجمن ملی دانشجویان صحبت کرد و آنان به او گفتند که ممکن است پول سازمان اطلاعات مرکزی برای تأمین هزینه شرکت آمریکاییان در جشنواره جوانان وین در دسترس باشد. استانیم گفت:

«به‌جای آنکه از این دخالت شوکه شوم، خوشحال بودم که در آن روزها در دولت چند لیبرال دوراندیش وجود داشتند که آن‌قدر اهمیت می‌دادند که آمریکاییانی با همه دیدگاه‌های سیاسی را به جشنواره بفرستند.»

او افزود که این گروه، افرادی با دیدگاه‌های انعطاف‌پذیر اما غیرکمونیزستی را تشویق می‌کرد در جشنواره شرکت کنند. او توضیح نداد که در وهله نخست چه چیزی او را به جشنواره‌ها علاقه‌مند کرده بود، چه کسی او را با افراد سابق انجمن ملی دانشجویان و سازمان اطلاعات مرکزی مرتبط کرده بود، یا چرا آنان اطلاعاتی را که در آن زمان درباره تأمین مالی گروه‌های داخلی توسط سازمان اطلاعات مرکزی محرمانه بود، در اختیار او گذاشته و به او اعتماد کرده بودند.

در مصاحبه نیویورک تایمز، استانیم به‌عنوان کارمند تمام‌وقت «سرویس پژوهشی مستقل» در کمبریج ماساچوست معرفی شده بود؛ از سال ۱۹۵۹ تا پس از جشنواره جوانان هلسینکی در سال ۱۹۶۲. با این حال، او تصویری تحریف‌شده از فعالیت‌های خود ارائه داد.

او گفت سرویس پژوهشی مستقل عمدتاً بر انتشار اطلاعات درباره جشنواره‌ها و تشویق غیرکمونیزست‌ها به شرکت در آنها تمرکز داشت. استانیم گفت بیشتر دانشجویان آمریکایی که به جشنواره فرستاده شده بودند، از ارتباط این گروه با سازمان اطلاعاتی آگاه نبودند. (روایت رسمی این بود که پشتیبانی مالی از سوی بازرگانان سرشناس بوستون تأمین می‌شود.)

به گفته استانیم، تمام کاری که این گروه در آن دو جشنواره انجام داد، راه‌اندازی یک روزنامه، یک دفتر خبری، نمایشگاه‌های فرهنگی و باشگاه‌های جاز بود. او گفت مهم‌ترین کار گروه این بود که جوانان آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین را متقاعد کند که برخی آمریکاییان وضعیت آنان را درک می‌کنند و به آن اهمیت می‌دهند. استانیم تأکید کرد: «هرگز از من خواسته نشد درباره آمریکاییان دیگر گزارش بدهم یا اتباع خارجی‌ای را که ملاقات کرده بودم ارزیابی کنم.»

این یک دروغ جدی است.

«گزارش جشنواره جوانان وین» که نام استاینم به عنوان مدیر سرویس پژوهشی مستقل بر آن درج شده است، شامل ۱۳ صفحه است که صرفاً به زندگی‌نامه‌ها، وابستگی‌های سیاسی و حتی تحلیل‌های شبه‌سیاسی درباره افرادی از همه کشورهای شرکت‌کننده در جشنواره اختصاص دارد.

با این حال، این فقط نوک کوه یخ است، زیرا این بخش از گزارش به عنوان «گزیده‌هایی» از فهرستی طولانی‌تر توصیف شده که «دفتر بین‌المللی خبر» در وین منتشر کرده بود. هرچند نمی‌توانیم مطمئن باشیم، منطقی به نظر می‌رسد که فرض کنیم این همان «دفتر خبری» است که استاینم در مقاله تایمز از آن به عنوان یکی از چیزهایی یاد کرده بود که سرویس پژوهشی مستقل ایجاد کرده بود. در این بخش آمده است: «این فهرست بر اساس اسناد جشنواره و پژوهش دقیق کسانی تدوین شده است که سازمان‌دهندگان را هنگام فعالیت مشاهده کرده‌اند.»

به نظر می‌رسد یکی دیگر از وظایف سرویس پژوهشی مستقل، دروغ گفتن درباره این بوده است که چه کسی در وین چه کاری انجام داده است. مقایسه آنچه استاینم در مقاله تایمز گفته بود با نشریه سرویس پژوهشی مستقل این موضوع را آشکار می‌کند. تمام فعالیت‌هایی که استاینم در تایمز گفته بود سرویس آنها را راه‌اندازی کرده است – یعنی برنامه‌های مختلف خبری و فرهنگی – در «گزارش جشنواره» به جوانان محلی وینی نسبت داده شده‌اند تا به عنوان مدرکی از مخالفت آنان با جشنواره ارائه شوند.

سرویس پژوهشی مستقل این موضوع را چنین جمع‌بندی می‌کند:

«...اتریشی‌ها، شمار زیادی از دانشجویان خارجی مشغول به تحصیل در اتریش، و چندین سازمان بین‌المللی جوانان و دانشجویان که در آنجا دفتر داشتند، بحث‌ها و برنامه‌های تفریحی‌ای برای نمایندگان فراهم کردند که در مجموع به یک جشنواره دوم آزاد و متنوع تبدیل شد.»

سرویس پژوهشی مستقل، پس از آنکه کنترل و تأمین مالی این فعالیت‌ها از سوی سازمان اطلاعات مرکزی را به‌طور فزاینده‌ای پنهان می‌کند، از همان خودجوش و مستقل جلوه دادن فعالیت‌هایش برای انتقاد از برنامه‌های از پیش طراحی‌شده جشنواره استفاده می‌کند:

«هرچند این برنامه در مقایسه با برنامه عظیم و با دقت طراحی شده کمیته بین‌المللی تدارکات جشنواره کوچک و خودجوش بود، آزادی آن بسیاری از نمایندگان را بیش از آن نوع کمونیستی "صلح و دوستی" که برایش به آنجا آورده شده بودند، تحت تأثیر قرار داد.»

فعالیت‌های «خودجوش» مشابهی نیز جشنواره جهانی جوانان سال ۱۹۶۲ در هلسینکی را، که سرویس پژوهشی مستقل در آن شرکت داشت، مشخص می‌کرد. افزون بر برنامه‌های خبری و فرهنگی، این جشنواره شاهد چهار شب شورش «خودجوش» علیه جشنواره بود که طی آن ۴۰ نفر بازداشت شدند. مجله «نیوزویک» در شماره ۱۳ اوت ۱۹۶۲ با نابوری نوشت که «پراودا، البته، ناآرامی‌ها را به گردن مأموران سازمان اطلاعات مرکزی و پلیس فدرال آمریکا که از بودجه خوبی برخوردار بودند انداخت...»

فعالیت‌های سرویس پژوهشی مستقل در تلاش برای نمایندگی «آمریکا» در خارج از کشور – یا دست‌کم نمایندگی برخی منافع آمریکایی – به‌طور جدایی‌ناپذیری با وضعیت سیاسی داخلی ایالات متحده در هم‌تنیده بود. یکی از نمونه‌های آن، انتشار جزوه‌ای در سال ۱۹۵۹ با عنوان «مروری بر جداسازی نژادی سیاه‌پوستان در ایالات متحده» از سوی این گروه بود. نام استاینم بار دیگر در داخل جلد ظاهر می‌شود، این بار با عنوان «مدیر مشترک».

این جزوه، که پیش از بسیاری از سال‌های خونین بعدی جنبش حقوق مدنی نوشته شده بود، بر همه پیشرفت‌های ادعایی سیاه‌پوستان در آمریکا تمرکز دارد. به نقل از متن: «...فراتر از هیاهوی پرسر و صدای کسانی که می‌خواهند مانع عدالت و رفتار منصفانه شوند، هیچ ناظر آگاهی نمی‌تواند از تلاش هماهنگ برای حذف جداسازی از همه جنبه‌های زندگی آمریکایی بی‌خبر باشد» (ص. ۴۵).

گروه می‌پذیرد که هنوز مواردی از تبعیض وجود دارد. دلیل آن چنین بیان می‌شود: «...این وضعیت همچنین خودتداوم‌بخش است، از این جهت که گروه طردشده، بر اثر محرومیت مداوم، در همان کاستی‌هایی – واقعی یا خیالی – تثبیت می‌شود که در وهله نخست به‌عنوان دلایل تبعیض مطرح شده‌اند» (ص. ۲).

به عبارت دیگر، این وضعیت نه به‌دلیل منافع سفیدپوستان و ادامه خشونت و سرکوب، بلکه به این دلیل ادامه دارد که سیاه‌پوستان واقعاً فروتر شده‌اند.

برای نمونه، پایین بودن میزان ثبت‌نام رأی‌دهندگان در میان سیاه‌پوستان جنوب نه به این دلیل بود که آنان از کارشان اخراج می‌شدند، به شیوه‌های گوناگون از فهرست‌های ثبت‌نام رأی‌دهندگان کنار گذاشته می‌شدند یا حتی کشته می‌شدند،

بلکه به این دلیل بود که «...در بسیاری از مناطق جنوب، در میان سیامپوستان نوعی بی‌تفاوتی عمیق نسبت به این مسئولیت اساسی شهروندی خوب وجود دارد» (ص. ۲۲).

(این انکار سرکوب سیامپوستان، از نظر ایدئولوژیک، مشابه استدلالی است که مجله «خانم» برای توضیح دادن و کنار زدن مسئله ادامه سرکوب زنان به کار می‌برد. آنان می‌گویند مشکل این است که زنان فروتر و بی‌تفاوت شده‌اند.)

ردیابی فعالیت‌های بعدی سرویس پژوهشی مستقل و مسئولان اولیه آن همیشه آسان نیست، اما الگوهای مشخصی آشکار می‌شوند.

لئونارد ببچیک، که پیش از کار برای سرویس پژوهشی مستقل در سال ۱۹۵۳ معاون امور بین‌الملل انجمن ملی دانشجویان بود، بعدها وکیلی در واشنگتن شد و در پرونده‌های مربوط به هیئت هوانوردی غیرنظامی وکالت می‌کرد. اما ارتباط او با سازمان اطلاعات مرکزی پایان نیافته بود. در سال ۱۹۶۵ بار دیگر نام او مطرح شد؛ این بار به‌عنوان کسی که ترتیب اجاره رایگان پانزده‌ساله یک مقر در پایتخت برای انجمن ملی دانشجویان را داده بود – هزینه‌ای که سازمان اطلاعات مرکزی از طریق «بنیاد استقلال» که پیش‌تر به آن اشاره شد پرداخت می‌کرد. («نیو ریپابلیک»، ۴ مارس ۱۹۶۷)

پل زیگموند، دیگر مسئول اجرایی، سمت تدریس خود در هاروارد را ترک کرد؛ جایی که دانشجویان سابق او را به‌خاطر نقشش در مخالفت با فعالیت‌های ضدجنگ در دانشگاه به یاد می‌آوردند، و به استادیاری علوم سیاسی در پرینستون رسید. او از آن زمان آثاری درباره ایدئولوژی‌های انقلابی در جهان سوم منتشر کرده است. ناشر او، «کتاب‌های پریگر»، نیز در سال ۱۹۶۷ به‌عنوان دریافت‌کننده پول از سازمان اطلاعات مرکزی افشا شد. استاینم دست‌کم تا سال ۱۹۶۹ همچنان عضو هیئت‌مدیره سرویس پژوهشی مستقل بود، یعنی مدت‌ها پس از آنکه فعالیت روزنامه‌نگاری خود را آغاز کرده بود.

سرویس پژوهشی مستقل قرار بود یک بار دیگر مورد توجه عمومی قرار گیرد. در سال ۱۹۶۷ نیویورک تایمز آن را «عمدتاً غیرفعال» توصیف کرده بود. اما در سال ۱۹۶۸، زمانی که استاینم هنوز یکی از مدیران آن بود، این سازمان به تلاش‌های خود برای تأثیرگذاری پنهانی بر سیاست جنبش‌های بین‌المللی جوانان ادامه داد. مجله «رمپارتس» بار دیگر در شماره سپتامبر ۱۹۶۷ خود این ماجرا را افشا کرد. جشنواره جهانی جوانان دیگری در حال برنامه‌ریزی بود، این بار در صوفیه بلغارستان.

برخی نامه‌ها که از پرونده‌های یک گروه ضدکمونیست جوانان نروژی به بیرون درز کرده بود، نشان می‌داد که مذاکراتی میان آن گروه - «اتحادیه جوانان سوسیالیست نروژ» - و دو گروه پوششی سازمان اطلاعات مرکزی - «سرویس پژوهشی مستقل» و «بنیاد امور جوانان و دانشجویان» - برای تأمین مالی فعالیت‌ها در جشنواره صوفیه در جریان بوده است.

این نامه‌ها همچنین نشان می‌دادند که «بنیاد امور جوانان و دانشجویان» و سرویس پژوهشی مستقل، از سال ۱۹۵۷ هر سال حدود ۵۰ هزار دلار از پول سازمان اطلاعات مرکزی را به «اتحادیه بین‌المللی جوانان سوسیالیست» ضدکمونیست - که گروه نروژی وابسته به آن بود - منتقل می‌کردند. با انتشار نامه‌های نروژی و رسوایی‌ای که این موضوع در سراسر اروپا به وجود آورد، تمام برنامه‌های سازمان اطلاعات مرکزی برای جشنواره صوفیه ناچار کنار گذاشته شد.

یک سال بعد، در سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۰، گلوریا استاینم برای نخستین بار به‌طور علنی شروع کرد به معرفی خود در ارتباط با جنبش آزادی زنان. در همین زمان، اطلاعات زندگی‌نامه‌ای او در «چه کسی کیست در آمریکا» نیز تغییر کرد. («چه کسی کیست» برگه‌های اطلاعاتی را برای افراد می‌فرستد تا خودشان اطلاعات مربوط به خود را ارائه دهند.)

نسخه ۱۹۶۸ تا ۱۹۶۹، که نخستین نسخه‌ای بود که نام استاینم در آن ظاهر شد، او را چنین معرفی می‌کرد:

«مدیر، بنیاد آموزشی، سرویس پژوهشی مستقل، کمبریج، ماساچوست، نیویورک، ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۲؛ اکنون عضو هیئت‌مدیره، واشنگتن.»

در سال ۱۹۷۰، این عبارت کوتاه شد و به این صورت درآمد: «مدیر، بنیاد آموزشی، سرویس پژوهشی مستقل، کمبریج، ماساچوست، نیویورک، ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۰.» نه‌تنها دوره پیشین اشتغال او به یک سال کاهش داده شده بود، بلکه هیچ اشاره‌ای به عضویت بسیار دیرتر او در هیئت‌مدیره وجود نداشت. این مدخل در تمام نسخه‌های بعدی «چه کسی کیست» نیز به همین شکل کوتاه‌شده ظاهر شده است.

این تنها تلاش استاینم برای بازنویسی تاریخ نبود. برای نمونه، در معرفی‌نامه کوتاه زندگی‌نامه‌ای منتشر شده در شماره ژوئن ۱۹۷۳ خود مجله «خانم»، حتی از این هم فراتر رفته شده و آمده است: «گلوریا استاینم در تمام زندگی حرفه‌ای خود نویسنده آزاد بوده است... مجله خانم نخستین شغل تمام‌وقت و حقوق‌بگیر اوست.»

برخی مأموران و همکاران سابق سازمان اطلاعات مرکزی شکایت کرده‌اند که سابقه همکاری آنان با این سازمان، یافتن شغل پس از آن را برایشان دشوار کرده بود. درباره استاینم چنین نبود. یک سال پس از افشاگری‌های ۱۹۶۷، مسیر حرفه‌ای او با سرعتی چشمگیر اوج گرفت. بخش بزرگی از اعتبار این امر باید به کلی فلکر، ناشر مجله «نیویورک»، داده شود.

فلکر، که اخیراً به‌دلیل خرید «ویلیج وویس» در خبرها بود، بلافاصله دو بنیان‌گذار باقی‌مانده آن را از سمت‌های ناشر و سردبیر اخراج کرد. پس از این مقاله، نقل‌قول‌هایی از مصاحبه با دو عضو رداستاکینگز که از مجله «خانم» انتقاد کرده‌اند آمده است؛ مصاحبه‌ای که بخشی از مقاله‌ای بود که «ویلیج وویس» قدیمی سفارش داده و خریده بود، اما «ویلیج وویس» فلکر هرگز آن را چاپ نکرد.

فلکر سردبیر استاینم در «اسکوائر» بود؛ جایی که نخستین نوشته‌های آزاد او منتشر شدند. فلکر در سال ۱۹۶۸ او را به‌عنوان سردبیر همکار مجله «نیویورک» استخدام کرد و برای حضور تبلیغاتی او در برنامه‌های گفت‌وگومحور رادیویی وقت گرفت. فلکر هزینه شماره آزمایشی مجله «خانم» را در ژانویه ۱۹۷۲ تأمین کرد؛ بخش بزرگی از آن نیز به‌صورت ضمیمه شماره پایان سال ۱۹۷۱ مجله «نیویورک» منتشر شد.

در واقع، این فلکر بود که با فراهم کردن سکویی برای استاینم تا اعتبار خود را در زمینه آزادی زنان تثبیت کند، او را مشهور ساخت. همه این واقعیت‌ها بخشی از اسناد عمومی هستند. آنچه تا این زمان چندان شناخته‌شده نبوده، ریشه‌های سیاسی قدیمی‌تر همکاری استاینم و فلکر است. فلکر همراه استاینم در جشنواره جوانان هلسینکی حضور داشت و روزنامه انگلیسی‌زبانی را که هیئت تأمین مالی‌شده از سوی سازمان اطلاعات مرکزی منتشر می‌کرد، ویرایش می‌کرد. سم آنتوپیت، یک طراح نیویورکی، یکی از اعضای هیئت بود که از تأمین مالی آن توسط سازمان اطلاعات مرکزی «اطلاع» نداشت و در آنجا با فلکر کار می‌کرد. او فلکر را چنین به یاد می‌آورد که از همه اتفاقات باخبر بود و چنان این‌سو و آن‌سو می‌رفت که گویی شخص بسیار مهمی است.

«اشتباه بزرگ سازمان اطلاعات مرکزی این بود که به‌اندازه کافی سریع، تأمین مالی خود را با منابع مالی خصوصی جایگزین نکرد.»

- گلوریا استاینم، نیویورک تایمز، ۲۱ فوریه ۱۹۶۷

در یکی از حضورهای اخیر تلویزیونی، پت کاربین - که زمانی سردبیر مجله «مک‌کالز» بود، هنگامی که آن مجله گلوریا استاینم را «زن سال» ۱۹۷۱ نامید، و اکنون ناشر مجله «خانم» است - اظهار کرد که جنبش زنان در حال حاضر در «مرحله دوم» قرار دارد. او توضیح داد که رادیکال‌ها در آغاز کار نقشی داشتند، اما اکنون میانه‌روها کنترل را در دست گرفته‌اند. تا آنجا که این سخن درست باشد، بازتاب‌دهنده تصمیم ساختار حاکم آمریکا است - کسانی که در موقعیتی هستند که انتخاب کنند چه کسی به مطبوعات و امواج رادیویی و تلویزیونی دسترسی داشته باشد، چه کسی برای معدود مشاغلی که برای زنان در نظر گرفته می‌شود استخدام شود، و چه کسی برای طرح‌هایش بودجه دریافت کند. در مورد مجله «خانم»، علاوه بر کمکی که فلکر فراهم کرد، دو منبع عمده تأمین مالی وجود دارد که ما از آنها اطلاع داریم.

نخستین منبع کاترین گراهام، ناشر و مالک «واشنگتن پست» و «نیوزویک»، بود که پیش از انتشار نخستین شماره مجله «خانم»، ۲۰ هزار دلار سهام خرید. گراهام اخیراً روی جلد مجله «خانم» با عنوان «قدرتمندترین زن آمریکا» در اکتبر ۱۹۷۴ ظاهر شد. شاید بیش از یک تصادف باشد که «نیوزویک» همچنین مشتاق‌ترین مجله پرتیراژ در تبلیغ سرویس پژوهشی مستقل بود - نگاه کنید به مقالات ۶ ژوئیه ۱۹۵۹، ۱۰ اوت ۱۹۵۹، ۳۰ ژوئیه ۱۹۶۲ و ۱۳ اوت ۱۹۶۲ - و بعدها نیز شخص گلوریا استاینم را تبلیغ کرد - نگاه کنید به مقاله اولیه ۱۰ مه ۱۹۶۵ و گزارش روی جلد ۱۶ اوت ۱۹۷۱.

دیگر منبع عمده پول، شرکت «وارنر کامیونیکیشنز» بود که پس از انتشار شماره آزمایشی مجله «خانم»، یک میلیون دلار سهام خرید. با آنکه عملاً تمام پول را فراهم کرد، فقط ۲۵ درصد سهام را در اختیار گرفت. سردبیران «خانم» اذعان کردند که این موضوع کمی عجیب بود: «به‌ویژه تحت تأثیر این قرار گرفتیم که آنها موضع غیرمعمولی اتخاذ کردند و با وجود آنکه سرمایه‌گذار اصلی بودند، سهامدار اقلیت باقی ماندند؛ بنابراین تمام پول را فراهم کردند، بی‌آنکه در مقابل خواهان رأی تعیین‌کننده در تصمیم‌گیری باشند.» («خواننده خانم»، ص. ۲۶۶)

استیون جی. راس، مدیر عامل وارنر، فعالیت خود را در صنعت خدمات تدفین آغاز کرد و سپس به «خدمات ملی کینی» رفت که سرانجام با وارنر ادغام شد. وارنر کامیونیکیشنز اکنون مالک فیلم‌ها و محصولات موسیقایی «برادران وارنر» است و سرمایه‌گذاری‌های بزرگی در تلویزیون کابلی، نشر، نگهداری و ساخت‌وساز ساختمان‌ها، پارکینگ‌ها و شرکت‌های دیگر دارد. این مجموعه عظیم چه علاقه‌ای ممکن بود به آزادی زنان داشته باشد که باعث شود چنین

شرایطی را که از نظر تجاری نامعمول است بپذیرد - یعنی در برابر خرید یک میلیون دلار سهام، از مالکیت کنترلی صرف‌نظر کند؟

ویلیام سارنوف، رئیس بخش انتشارات وارنر، در مقاله‌ای در مجله «نیویورک» به تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۷۲ چنین نقل شده است: «ما کاملاً اطمینان داریم که مجله از نظر مالی موفق خواهد شد و از فلسفه‌ای که در دیدگاه‌های تحریریه بازتاب یافته است حمایت می‌کنیم.»

وارنر همچنین مالک «نشنال پرودیkal پابلیکیشنز» است که کتاب‌های مصور «واندر وومن» را منتشر می‌کند. وارنر در ماه مه ۱۹۷۲ در مجله «خانم» سرمایه‌گذاری کرد. در ژوئیه ۱۹۷۲، نخستین شماره عادی مجله «خانم» روی دکه‌ها ظاهر شد و روی جلد آن «واندر وومن» به عنوان یک قهرمان فمینیست معرفی شده بود.

در آن گزارش اعلام شد که کتاب‌های مصور «واندر وومن»، که از دهه ۱۹۴۰ رو به افول گذاشته بودند، در سال ۱۹۷۳ با یک سردبیر زن جدید احیا خواهند شد. ژانویه بعد، مجله «خانم» در گزارشی به خوانندگانش اعلام کرد که مجله کتابی درباره «واندر وومن» منتشر خواهد کرد:

«این نخستین کتاب خانم است. (در واقع، ما برنامه نداشتیم به این زودی کتابی منتشر کنیم؛ این کار فقط از پرسش‌های خوانندگان درباره اینکه چگونه می‌توان این کتاب‌های مصور دهه ۱۹۴۰ را پیدا کرد - زمانی که واندر وومن در دوران طلایی خود بود - شکل گرفت.)»

این نشان می‌دهد که مجله «خانم» تا چه اندازه با خوانندگانش ناصداق است. اما این موضوع را باید همچنین عرصه‌ای دید که در آن منافع تجاری و سیاست با یکدیگر تلاقی می‌کنند. به هر حال، واندر وومن یک افسر اطلاعات ارتش بود (مجله «خانم»، ژوئیه ۱۹۷۲، ص. ۵۲) که «برای آمریکا، آخرین دژ دموکراسی و حقوق برابر زنان» کار می‌کرد. در شکل سال ۱۹۷۳ خود، قرار بود بیشتر صلح‌طلب شود؛ خط کلی‌ای که مجله «خانم» در بحث از «برتری فرهنگی» زنان پیش می‌برد. چه در شکل قدیمی و چه در شکل جدید، انگیزه راهنمای واندر وومن «میهن‌پرستی» است؛ یعنی حفاظت از منافع صاحبان قدرت در آمریکا.

واندر وومن همچنین نگرش ضد مردمی «فمینیست‌های لیبرال» و طرفداران مادرسالاری را بازتاب می‌دهد؛ کسانی که به قهرمانان و «الگوهای» اسطوره‌ای و فراطبیعی روی می‌آورند، در حالی که دستاوردها و مبارزات زنان واقعی و

زمینی را نادیده می‌گیرند یا تحقیر می‌کنند. این امر به خط فردگراییانه «زن آزادشده» می‌انجامد که ضرورت وجود یک جنبش را انکار می‌کند و تلویحاً می‌گوید وقتی زنان موفق نمی‌شوند، تقصیر خودشان است.

وارنر یک فیلم تلویزیونی درباره وندر وومن ساخت که در سال ۱۹۷۴ دو بار پخش شد. در آن فیلم، دایانا پرینس، شاهزاده آمازون، از جزیره بهشتی مادرسالار خود آورده می‌شود تا با نجات یک شبکه بین‌المللی از جاسوسان مرد از توطئه‌ای علیه جانشان، از تمدن پدرسالار محافظت کند.

(در جریان تحقیق برای این مقاله، ما متوجه الگویی از اتحاد میان طرفداران مادرسالاری و نخبگان حاکم شدیم. برای نمونه، الیزابت گولد دیویس، نویسنده کتاب «جنس اول» - که کتاب مقدس طرفداران مادرسالاری محسوب می‌شود - خواهر دیتا برد، لابی‌گر شرکت تلفن و تلگراف بین‌المللی، بود؛ کسی که پس از کشف یادداشت داخلی‌ای که نوشته بود و در آن جزئیات پرداختی به دولت نیکسون در ازای کنار گذاشتن اتهامات ضدانحصار علیه این شرکت شرح داده شده بود، مدت زیادی را در بیمارستان گذراند. خود دیویس نیز شش سال افسر اطلاعات نیروی دریایی بود و بعدها به‌عنوان «چکیده‌نویس و کتاب‌شناس برای دولت فدرال در واشنگتن» فعالیت کرد. در زندگی‌نامه‌های او مشخص نشده است که برای کدام بخش دولت کار می‌کرد. برای نمونه، نامه او به «پرایم تایم»، سپتامبر ۱۹۷۴، را ببینید.)

مجله «خانم» به‌طور معمول زنانی را که «زن عادی» می‌داند نادیده می‌گیرد و از این طریق علیه شکل‌گیری یک جنبش واقعاً توده‌ای زنان عمل می‌کند. این نکته‌ای است که «خانم» برای جلب آگاهی‌دهندگان از آن استفاده می‌کند. در آگاهی‌ای از مجله «خانم» که در نیویورک تایمز ۱۹ مارس ۱۹۷۴ منتشر شد، آمده بود:

«... [یک بررسی استاندارد بازاریابی] نشان می‌دهد که یک میلیون و چهارصد هزار مخاطب مجله خانم، در مقایسه با خوانندگان هر مجله زنان دیگری، از تحصیلات بالاتری برخوردارند، در خانوارهایی با درآمد بیشتر زندگی می‌کنند و مشاغل مدیریتی و حرفه‌ای بیشتری دارند؛ و ۵۴ درصد آنان بین ۱۸ تا ۳۴ سال سن دارند.»

سیاست‌های تبلیغاتی مجله «خانم» به‌عنوان نشانه‌ای از پشتوانه مالی و سیاسی مجله اهمیت دارد، به‌ویژه با توجه به سیاستی که «خانم» بارها اعلام کرده است مبنی بر اینکه در انتخاب آگاهی‌هایی که می‌پذیرد گزینشی عمل می‌کند. به‌سبب همین سیاست، انتشار یک آگاهی در «خانم» در عمل به معنای تأیید آن است. به‌طور کلی، تبلیغات «سنتی» زنان - لوازم آرایشی، مد و مانند آن - چندان در مجله دیده نمی‌شود و آگاهی‌های آشکارا جنسیت‌زده برای هر نوع محصولی رد می‌شوند. با این حال، آگاهی‌های روابط عمومی و استخدامی شرکت‌های بزرگ با نظر مساعدتری پذیرفته می‌شوند.

یکی از آگهی‌دهندگان دائمی «خانم»، شرکت «تلفن و تلگراف بین‌المللی» است. شرکت‌های دیگری که آگهی‌های غیرمحصولی آنها در مجله منتشر شده عبارت‌اند از: داروسازی اورتو، نفت اکسون، کمیکال بانک، بل تلفن، سینگر ایروسیپس، کارگزاران بورس شیرسون-همیل، نفت گلف و وسترن، و کارگزاران بورس مریل لینچ.

مجله «خانم» هر ماه بخش ویژه‌ای با عنوان «توسعه انسانی» منتشر می‌کند که شامل آگهی‌های فرصت‌های شغلی در شرکت‌هایی از این دست است. در سپتامبر ۱۹۷۳، نامه‌ای از ایمی سوردلو از «اعتصاب زنان برای صلح» این پرسش را مطرح کرد که استخدام زنان برای شرکت تلفن و تلگراف بین‌المللی چه ارتباطی با توسعه انسانی دارد. او نوشت: «بیاید در خانم گزارشی درباره تمام فعالیت‌های شرکت تلفن و تلگراف بین‌المللی در سراسر جهان منتشر کنیم. بعد بگذارید خواننده تصمیم بگیرد زنان بااستعداد در مقر این شرکت چه چیزی پیدا خواهند کرد.»

سردبیران «خانم» پاسخ دادند که با توجه به شمار زنانی که بیکارند یا از کمک‌های رفاهی استفاده می‌کنند، نمی‌توانند در انتخاب آگهی‌های استخدامی بیش از حد سخت‌گیر باشند. اگر به احتمال استخدام مادرانی که از کمک‌های رفاهی استفاده می‌کنند برای مشاغل حرفه‌ای در شرکت تلفن و تلگراف بین‌المللی فکر کنیم، این توضیح بسیار سست به نظر می‌رسد. در هر حال، تبلیغات خود «خانم» به‌روشنی نشان می‌دهد که اینها همان زنانی نیستند که قرار است مجله و بخش «توسعه انسانی» آن را بخوانند.

مجله «خانم» همچنین از «شرکت پخش عمومی» کمک دریافت کرده است؛ نهادی که برای برنامه ویژه تلویزیونی «خانم» با عنوان «زن زنده» کمک مالی فراهم کرد. این برنامه را شبکه تلویزیونی «کی‌ای‌آرای» در دالاس/فورت وورث تولید کرد. فیلم‌برداری «زن زنده» تعارض بر سر این مسئله را آشکار کرد که آیا «خانم» یک فعالیت سیاسی است یا یک بنگاه تجاری.

برای نمونه، مقاله‌ای در نیویورک تایمز درباره این برنامه، به تاریخ ۱۶ ژوئن ۱۹۷۴، نوشت:

«ناشناس ماندن کارکنان خانم - نام استاینم ذکر می‌شود، اما ارتباط او با مجله مشخص نمی‌شود - از سوی شرکت پخش عمومی نیز تشویق شد؛ زیرا در آنجا این نگرانی وجود داشت که هرگونه اشاره به خانم، جز در عنوان پایانی مشترک با کی‌ای‌آرای، به معنای تأیید یک محصول تجاری تلقی شود.»

این تعارض بر سر اینکه «خانم» فعالیتی تجاری است یا سیاسی، افراد زیادی را سردرگم کرده است. این وضعیت باعث شده زنان اطلاعات سیاسی درباره خودشان را در اختیار مجله قرار دهند؛ اطلاعاتی که برای مجله‌ای که صرفاً با هدف سودآوری منتشر می‌شد نمی‌فرستادند. از همین مسئله برای توضیح نداشتن مخاطبان توده‌ای توسط «خانم» استفاده شده است. همچنین از آن برای توضیح محدود بودن صفحات تبلیغاتی مجله استفاده شده، هرچند «خانم» خود برای جذب تبلیغات تلاش زیادی می‌کند. این وضعیت همچنین باعث شده نویسندگان زن انتظار داشته باشند «خانم» با آنان بهتر از مجلات دیگر رفتار کند، در حالی که در واقع رفتار با آنان اغلب بدتر بوده است. (به نقل قول‌های مصاحبه «ویلیج وویس» مراجعه کنید).

علاوه بر این گروه‌ها، فعالیت دیگری نیز وجود دارد که از نظر مالی با مجله «خانم» ارتباط دارد. «بیانیه سالانه مالکیت، مدیریت و تیراژ» سرویس پستی ایالات متحده درباره «خانم»، از سهامدار دیگری به نام گروه پی‌اس‌تی نام می‌برد. ما تنها توانستیم اطلاعاتی پراکنده درباره این سازمان پیدا کنیم.

«پی‌اس‌تی» مخفف «فیلیپس استوارت اسوشیتس» است و تا همین امسال در صفحات زرد منتهن زیر عنوان‌های «خدمات پردازش داده» و «مشاوران بازاریابی» ثبت شده بود. ما هیچ نامی از این گروه در منابع استانداردمانند «راهنمای مشاوران و سازمان‌های مشاوره»، «راهنمای صنایع دیتامیشن»، «راهنمای رسمی پردازش داده» یا «چه کسی کیست در مشاوره» پیدا نکردیم.

تنها چیزی که یافتیم مقاله‌ای کوتاه در نیویورک تایمز به تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۶۹ بود که می‌گفت فیلیپس استوارت ترنر برنامه‌ای برای تبدیل زبان رایانه‌ای «بیسیک» به «فورترن» معرفی کرده است.

دفاتر پی‌اس‌تی تا همین اواخر در طبقه سوم ساختمان شماره ۳۷۰ خیابان لکسینگتون در نیویورک، در امتداد همان راهرویی که دفاتر «خانم» قرار داشت، واقع بودند. (اکنون در طبقه بیست‌ودوم قرار دارند.) اگرچه در آن زمان نام این دفاتر در فهرست ورودی ساختمان به‌صورت «گروه پی‌اس‌تی» ثبت شده بود، در طبقه بالا نام‌های روی درها عبارت بودند از «خدمات داده‌های بیمارستانی» و «ساما، بخش کنترل انداز مگیری فرایند». شماره‌های تلفن یکسان هستند و بنابراین این احتمال که صرفاً مستأجران جدیدی باشند منتفی است.

آن‌گونه که دریافته‌ایم، «ساما» مخفف «انجمن سازندگان دستگاه‌های علمی» است. بر اساس «دانشنامه انجمن‌ها» در سال ۱۹۷۳، این سازمان مستقر در واشنگتن متشکل است از:

«تولیدکنندگان و توزیع‌کنندگان ابزارهای صنعتی، نوری، هسته‌ای، دستگاه‌های ثبت و کنترل، تجهیزات علمی و تجهیزات آزمایشگاهی. پژوهش را تشویق می‌کند و استانداردهای محصولات را توسعه می‌دهد، آمارهای صنعت را گردآوری می‌کند، تحقیقات بازار و فعالیت‌های ترویج فروش انجام می‌دهد و فعالیت‌هایی در زمینه روابط با دولت دارد.»

از خود می‌پرسیم آیا تمام این تأمین مالی عجیب به درسی مربوط است که گلوریا استاینم گفت در سال ۱۹۶۷ آموخته بود:

«اشتباه بزرگ سازمان اطلاعات مرکزی این بود که به‌اندازه کافی سریع، تأمین مالی خود را با منابع مالی خصوصی جایگزین نکرد.»

سر دبیران مجله «خانم» باید اطلاعات بیشتری درباره سهامداران غیر معمول خود ارائه دهند.

در کمینه‌ترین تفسیر ممکن، مجله «خانم» موجودیت خود را مدیون بالاترین رده‌های شرکت‌های بزرگ آمریکاست. اما همچنان می‌توان پرسید که آیا حمایت مالی لزوماً به معنای نفوذ سیاسی است یا نه. پاسخ به این پرسش مستلزم تحلیلی سیاسی و مفصل از محتوای مجله «خانم» است که از محدوده این مقاله فراتر می‌رود. با این حال، می‌توان برخی مسیرهای تحقیق را پیشنهاد کرد.

چرا مجله «خانم» یک شماره کامل خود را - در ژوئن ۱۹۷۳ - به زنان و پول اختصاص می‌دهد، اما هرگز از آثار، چه رسد به علل، بحران اقتصادی‌ای که بودجه خانوار زنان و فرصت‌های اشتغال آنان را ویران کرده است سخنی نمی‌گوید و در عوض مقالاتی مانند «چگونه سرمایه‌گذار کوچک (بسیار کوچک) می‌تواند این بار نظام را به نفع خودش به کار اندازد» یا «گیرهای ذهنی مردم درباره پول» منتشر می‌کند؟ چرا «کلیرول» دشمن است، اما «آی‌تی‌تی» نه؟

«مرحله دوم» جنبش زنان، آن‌گونه که پت کاربین توصیف کرده و مجله «خانم» نمونه آن است، می‌کوشد پیوند تاریخی میان فمینیسم و رادیکالیسم را پنهان کند. برای اجتناب از دومی، ناچار است اولی را چنان تحریف کند که دیگر قابل‌شناسایی نباشد. برای مثال، چرا مجله «خانم» هیچ مقاله‌ای درباره فرزندآوری اجباری و کارکرد اقتصادی آن در جامعه منتشر نمی‌کند، اما با «داستان‌هایی برای کودکان آزاد» به شما می‌گوید چگونه فرزندانان را بزرگ کنید؟ چرا فضای بیشتری به «آداب معاشرت برای انسان‌ها» و «مکانیک مردمی» اختصاص داده می‌شود تا به تحلیلی ریشه‌ای از

کار بی‌مزد و یا استثمار شده زنان؛ کاری که، همان‌گونه که سوزان بی. آنتونی به ما یادآوری کرد، قرن‌ها چرخ‌های جامعه را به حرکت درآورده است؟

کارکرد سیاسی تصویر رایج مجله «خانم» به‌عنوان مجله «زن آزاد شده» چیست؟ به هر حال، دلیل اصلی تجدید حیات جنبش مدرن آزادی زنان این بود که زنان دریافتند رهایی یک افسانه است؛ زنان آزاد نشده‌اند.

اینکه این رویکرد «زن آزاد شده» از سوی ساختار حاکم آمریکا ترویج می‌شود، در نمونه زیر که خود دولت در آن دخیل است دیده می‌شود: یک نویسنده و فعال فمینیست به مجله «خانم» اجازه داد مقاله کوتاهی را که مدتی پیش نوشته بود در یکی از شماره‌های اولیه خود بازچاپ کند. مقاله او به‌عنوان بخشی از مطلبی طولانی‌تر درباره همان موضوع منتشر شد، اما حق نشر جداگانه‌ای داشت.

حدود یک سال بعد، مردی با او تماس تلفنی گرفت و خود را نماینده «آژانس اطلاعات ایالات متحده» معرفی کرد. این آژانس قصد داشت کل مقاله مجله «خانم» را به‌عنوان بخشی از جزوه‌ای منتشر کند که قرار بود «پشت پرده آهنین» توزیع شود. در آخرین لحظه متوجه حق نشر جداگانه مقاله او شده بودند و اکنون برای بازچاپ آن اجازه می‌خواستند. آن زن نپذیرفت.

در گفت‌وگویی که پس از آن شکل گرفت، مرد آژانس اطلاعات ایالات متحده فاش کرد که جزوه قرار است چندین موضوع مربوط به جامعه آمریکا را پوشش دهد و تنها یک مقاله دیگر درباره آزادی زنان در آن خواهد بود: مقاله مجله «مک‌کالز» که گلوریا استاینم را «زن سال ۱۹۷۱» نامیده بود. او گفت هدف از گنجاندن این دو مقاله آن است که نشان داده شود زنان آمریکایی تا چه اندازه آزاد شده‌اند. آن زن، که همچنان از دادن اجازه بازچاپ خودداری می‌کرد، به او یادآوری کرد که اصل جنبش آزادی زنان این است که زنان آمریکایی تحت ستم هستند، نه اینکه آزاد شده‌اند.

اگر صرفاً از دیدگاهی ایدئولوژیک به مسئله نگاه شود، شاید این موضوع مهم به نظر نرسد که آیا گلوریا استاینم در دوران سردبیری مجله «خانم» همچنان به ارتباط خود با سازمان اطلاعات مرکزی ادامه داده است یا نه. می‌توان مجله «خانم» و سازمان اطلاعات مرکزی را هر دو وابسته به همان نخبگان قدرت دانست، چه جداگانه کار کرده باشند و چه با یکدیگر. اما در سطحی دیگر، روشن شدن این پرسش بسیار مهم است. حجم بسیار زیادی از اطلاعات به‌طور مداوم وارد دفاتر مجله «خانم» می‌شود.

«گازت»، بخش ثابت اخبار جنبش زنان، از خوانندگان می‌خواهد گزارش‌هایی درباره فعالیت‌های خودشان و دیگر زنان ارسال کنند. مواردی به اطلاع ما رسیده است که در آنها از زنانی خواسته شده بود برای مجله «خانم» مرورهایی کلی درباره جنبه‌های مختلف جنبش زنان بنویسند. این مقالات تحویل داده شدند، اما به‌شدت کوتاه شدند – و هرگز منتشر نشدند – در حالی که فضای زیادی از شماره‌های مجله با بازچاپ مطالب کتاب‌هایی پر شد که از پیش توزیع گسترده داشتند. مجله «خانم» نام افراد و گروه‌هایی را که در این مطالب سرشار از اطلاعات ذکر شده‌اند در اختیار دارد. بقیه ما چنین اطلاعاتی را نداریم و در نتیجه منزوی و در تاریکی باقی می‌مانیم.

«ائتلاف اقدام زنان»، گروهی که گلوریا استاینم در سال ۱۹۷۱ بنیان گذاشت، در همان ساختمانی قرار دارد که مجله «خانم» در آن مستقر است. برخلاف نامش، این ائتلاف درگیر «اقدام» نیست، بلکه به گردآوری اطلاعات می‌پردازد. با آنکه در نامه‌ای در سال ۱۹۷۴ خود را «فقیر» توصیف کرده بود، پیش از آن کمک مالی ۲۰ هزار دلاری از «صندوق خانواده راکفلر» برای تأسیس یک «مرکز ملی گردآوری اطلاعات و خدمات ارجاع» درباره جنبش زنان دریافت کرده بود.

بنا بر «نمایه کمک‌های بنیادها» در همان سال، ارتباطات و منابعی که قرار بود برای این طرح مورد استفاده قرار گیرند شامل «دسترسی به رهبران کلیدی زن، پرونده‌های اطلاعاتی گردآوری‌شده توسط منابع بیرونی و رابطه کاری نزدیک با مجله خانم» بود.

دیگر کمک‌های مالی به ائتلاف اقدام زنان «فقیر» عبارت بودند از:

شرکت کارنگی: ۵۱'۵۰۰ دلار

صندوق ساچم: ۲۳'۰۰۰ دلار

بنیاد کارول بوتن‌وایزر (لوب): ۵'۰۰۰ دلار

بنیاد اریا: ۱۲'۰۰۰ دلار

بنیاد بانک چیس منهتن (راکفلر): ۵'۰۰۰ دلار

«سازمان ملی فمینیست‌های سیاه‌پوست» دفتری مشترک با ائتلاف اقدام زنان دارد. احتمالاً گلوریا استاینم به پرونده‌های آنها نیز دسترسی دارد. افزون بر این، او تقریباً در هر کاری دستی داشته است: از سازمان‌دهی کارگران خانگی گرفته تا گردهمایی‌های مهمانداران هواپیما؛ از کنفرانس‌های کارگری زنان گرفته تا فعالیت هم‌زمان در کارزارهای

ریاست‌جمهوری مگاورن و چیزم، تا جایی که شرلی چیزم سرانجام اصرار کرد استاینم مشخص کند برای چه کسی کار می‌کند.

ضروری است کسانی که به این حجم از اطلاعات دسترسی دارند قابل اعتماد باشند و واقعاً از این اطلاعات برای پیشبرد منافع جنبش استفاده کنند. گلوریا استاینم سابقه گردآوری اطلاعات برای سازمان اطلاعات مرکزی را دارد. او در گذشته درباره این موضوع صادق نبوده و همچنان آن را پنهان می‌کند. بنابراین، اعتمادی را که موقعیت کنونی‌اش ایجاد می‌کند، به دست نیاورده است.

«قبلاً فکر می‌کردم سازمان اطلاعات مرکزی نوعی توطئه وحشتناک فاشیستی است»، یکی از رهبران دانشجویی سابق که «آگاه» [و همدست] بود، هفته گذشته گفت. «بعد فهمیدم که این سازمان گنجینه کوچکی از لیبرالیسم است؛ تنها پناهگاه لیبرال‌ها در دوران مکارتی.»

- «نیو ریپابلیک»، ۴ مارس ۱۹۶۷، ص. ۵

یکی از چیزهایی که در جریان افشاگری‌های سال ۱۹۶۷ درباره سازمان اطلاعات مرکزی بیش از همه محافظه‌کاران را خشمگین کرد، این واقعیت بود که بیشتر دریافت‌کنندگان کمک‌های مالی مخفیانه این سازمان، ظاهراً گروه‌های چپ‌گرا بودند. هم محافظه‌کاران و هم دانشجویی که در بالا از او نقل شد، از اذعان به این نکته بازماندند که سازمان اطلاعات مرکزی برای دستیابی به هدف خود، یعنی جلوگیری از تغییر رادیکال، از هر چیزی که کارآمد باشد استفاده خواهد کرد؛ گروه‌های سوسیالیست ضدکمونیست ممکن است در برخی موقعیت‌ها کارساز باشند، در حالی که در موقعیت‌های دیگر به ترور متوسل می‌شود. به‌طور گسترده پذیرفته شده است که یکی از راهبردهای اصلی سازمان اطلاعات مرکزی ایجاد یا حمایت از سازمان‌های موازی‌ای است که جایگزینی برای رادیکالیسم فراهم می‌کنند و در عین حال به‌اندازه کافی مترقی به نظر می‌رسند تا عناصر ناراضی جامعه را آرام کنند.

جان دی. راکفلر سوم در کتاب خود با عنوان «انقلاب دوم آمریکا» همین سیاست جایگزین کردن انقلابیون برای شکل دادن دوباره به سیاست «انقلاب به شیوه‌ای دیگر» را توصیف کرد. او گفت:

«یک انقلاب انسان‌گرایانه در ایالات متحده قرار نیست به دست جوانان و سیاهپوستان "پیروز" شود. نقش اصلی آنان آغاز کردن آن و فراهم کردن فشار لازم برای تداوم آن بوده است. انقلاب تنها از طریق مشارکت فزاینده میانروها

موفق خواهد شد... کسانی که، در بیشتر موارد، در این جامعه "موفق شده‌اند"، در هر سطحی از شایستگی شخصی که باشند.

(«کتابی از یک راکفلر مادی‌گرایی را نکوهش می‌کند»، نیویورک تایمز، ۲۶ فوریه ۱۹۷۳)

اگر همه اینها به‌طرزی مشکوک شبیه «مرحله دوم» جنبش آزادی زنان پت کاربین به نظر می‌رسد، دلایل این است که سیاست‌ها یکسان‌اند. گذار گلوریا استاینم از سرویس پژوهشی مستقل به مجله «خانم» کاملاً منطقی خواهد بود.

یکی از راه‌هایی که مجله «خانم» این سیاست جایگزین کردن رادیکال‌های اولیه را اجرا کرده، نادیده گرفتن یا بازنویسی تاریخ جنبش آزادی زنان بوده است. «خانم» خود را به‌عنوان خود جنبش معرفی می‌کند، گویی پیش از ظهور آن هیچ چیز دیگری وجود نداشته است:

«من به ما [مجله خانم] به‌عنوان نوعی بافت پیوندهنده برای زنان سراسر این کشور فکر می‌کنم؛ زنانی که تا زمانی که ما آمدیم و به آنها فهماندیم تنها نیستند، احساس انزوا می‌کردند...»

- گلوریا استاینم، «خانم در برابر کازمو»، نیویورک تایمز، ۱۱ اوت ۱۹۷۴

وقتی نمی‌توان پیشگامان فمینیست را نادیده گرفت، «خانم» می‌کوشد از اهمیت مشارکت آنان بکاهد. همین امر توضیح‌دهنده اظهار نظر عجیب سردبیران «خانم» در مقدمه مصاحبه‌ای با سیمون دوبووار است؛ آنجا که گفته بودند نویسنده «جنس دوم» - کسی که افشاگری عظیمش درباره برتری مردان، پیش از شکل‌گیری جنبش سازمان‌یافته مدرن صورت گرفته و پایه‌های آن را فراهم کرده بود - اکنون قرار است «سرانجام به زنان ببیوندد». تیتل روی جلد این مقاله چنین بود: «فمینیست جدید: سیمون دوبووار». («خانم»، ژوئیه ۱۹۷۲)

مجله «خانم» همچنین «راهنمای آگاهی‌افزایی» منتشر کرده است، بی‌آنکه از بنیان‌گذاران آگاهی‌افزایی نامی ببرد یا با آنان مشورت کند، و در این فرایند تعریف این اصطلاح را نیز تغییر داده است. اکنون آنان خود را در برابر زنان به‌عنوان «کارشناسان» آگاهی‌افزایی معرفی می‌کنند. نمونه‌های متعدد دیگری نیز وجود دارد که در آنها «خانم» کوشیده است جای رادیکال‌ها را بگیرد و از این طریق پیوند میان زنان و جنبش اصیل را قطع کند.

جنبش آزادی زنان در آغاز رادیکال و مبارز‌مجو بود. به همین دلیل، دائماً مورد حمله صاحبان قدرت قرار می‌گرفت. رایج‌ترین شکل این حمله آن بود که گفته می‌شد این رادیکالیسم زنان را از جنبش دور می‌کند و دلزده‌شان می‌سازد. در

واقع، رادیکالیسم زنان را جذب و برانگیخته کرد و در این فرایند یک جنبش توده‌ای به وجود آورد. حمله مستقیم کارساز نبود؛ باید جایگزینی ایجاد می‌شد.

اکنون جایگزینی برای فمینیسم رادیکال وجود دارد و مجله «خانم» تریبون اصلی آن است. طی چند سال گذشته فرصت داشته‌ایم آثار این وضعیت را احساس کنیم؛ بسیاری از آنها در بخش‌های دیگر این نشریه شرح داده شده‌اند. تحقیق برای این مقاله نگاهی اجمالی به گروه‌های ذی‌نفع پشت صحنه به ما داد که مسئول این پیامدها بوده‌اند. اگر قرار است جنبش اصیل آزادی زنان از محاق کنونی خود بیرون آید، این گروه‌های ذی‌نفع باید کاملاً در معرض دید عموم قرار گیرند.